



2

Vol. 7
Summer 2026

Research Paper

Received:
25 July 2025
Revised:
19 October 2025
Accepted:
13 June 2026
Published:
22 June 2026
P.P: 159-193

ISSN: 2008-3564
E-ISSN: 2645-5285



Journal Future Studies of the Islamic Revolution

The Divergence Process in Zionist Hegemony: A Foresight-Oriented Analysis of the Socio-Cultural Disintegration of the Israeli Regime

Alinaghi Lezgi¹ | Ali Saghafiyan^{*2}

Abstract

The Israeli regime, established in 1948 on the ideological foundations of Zionism and predicated upon the myth of return and the Jewish nation-building project, is currently confronted with fundamental challenges within its social and cultural structure. While this political order initially sought to construct a cohesive collective identity and a durable cultural hegemony through civil, educational, and media institutions, it is now experiencing a process of internal fragmentation. Adopting a futures studies perspective and drawing upon Antonio Gramsci's theory of cultural hegemony, this study examines the gradual erosion of the symbolic, institutional, and cultural foundations of the Israeli regime. Accordingly, the central research question is: Which trends are likely to undermine the hegemonic capacity of Zionism to generate social consent and cultural cohesion, and what implications will this have for the future of Israeli society?

This study employs a descriptive-analytical design using a meta-synthesis approach. By drawing upon secondary data, including library resources, official statistics, and authoritative documents, it integrates and systematically evaluates diverse strands of evidence. This approach enables the identification of emerging indicators of the declining legitimacy of the Zionist discourse, including the weakening effectiveness of cultural and educational institutions, the deepening of social polarization, widening ethnic and religious cleavages, the expansion of reverse migration, and the emergence of post-Zionist discourses. The findings indicate that, over the coming decades, the Israeli regime is likely to face a chronic and structural crisis in preserving and reproducing the constitutive elements of Zionist cultural hegemony within the cognitive and discursive spheres of Israeli society. Such a crisis is expected to further intensify the erosion of the political and institutional legitimacy of the ruling system.

Keywords: Zionism; Israel; Futures Studies; Cultural Hegemony; Crisis Legitimacy; Identity Fragmentation.

1. Assistant Professor, Department of Islamic Studies and Theology, Imam Ali Officers University, Tehran, Iran.
Email: a.lezgi@yahoo.com
2. Corresponding Author: PhD, Department of Islamic Studies and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: a.saghafiyan@gmail.com

Cite this Paper: Lezgi, A & Saghafiyan, A (2026). The Divergence Process in Zionist Hegemony: A Foresight-Oriented Analysis of the Socio-Cultural Disintegration of the Israeli Regime. *Future Studies of the Islamic Revolution*, 2(7), 159-193.

Publisher: Imam Hussein University

© **Authors**



This article is licensed under a [Creative Commons Attribution 4.0 International License](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/) (CC BY 4.0).

فرآیند واگرایی در هژمونی صهیونیستی: تحلیل آینده نگرانه افول انسجام اجتماعی-فرهنگی رژیم اسرائیل

علینقی لزگی^۱ | علی تقفیان^{۲*}

۲

دوره هفتم
تابستان ۱۴۰۵

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۳
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۲۷
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۲۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱
صص: ۱۵۹-۱۹۳

شاپا چاپی: ۴۰۰۸-۴۵۲۸
الکترونیکی: ۵۰۷۲-۲۶۴۵



چکیده

رژیم اسرائیل که در سال ۱۹۴۸ بر مبنای ایدئولوژی صهیونیسم و با تکیه بر اسطوره بازگشت و پروژه ملت سازی یهودی تأسیس گردید، امروزه با چالش هایی بنیادین در ساختار اجتماعی و فرهنگی خود مواجه است. این نظم که در ابتدا کوشید از طریق نهادهای مدنی، آموزشی و رسانه ای، نوعی انسجام هویتی و هژمونی فرهنگی پایدار را شکل دهد، اکنون در مسیر واگرایی درونی قرار گرفته است. پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی آینده پژوهانه و اتکا بر نظریه هژمونی فرهنگی آنتونیو گرامشی، به تحلیل روندهای زوال تدریجی در بنیان های نمادین، نهادی و فرهنگی رژیم اسرائیل می پردازد. در همین راستا پرسش محوری این پژوهش آن است که چه روندهایی می توانند ظرفیت هژمونیک صهیونیسم در تولید رضایت اجتماعی و انسجام فرهنگی را تضعیف کنند و پیامد آن برای آینده جامعه اسرائیل چه خواهد بود؟ در همین راستا روش این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی با رویکرد فراترکیب است که با بهره گیری از داده های ثانویه شامل منابع کتابخانه ای، آمار رسمی و اسناد معتبر، شواهد متنوع را ترکیب و ارزیابی می کند. رویکرد مزبور به پژوهش این امکان را می دهد تا نشانه های افول مشروعیت گفتمان صهیونیسم را به صورت نظام مند شناسایی کند؛ از جمله ناکارآمدی نهادهای فرهنگی و آموزشی، تعمیق قطب بندی اجتماعی، شکاف های قومی-مذهبی، گسترش مهاجرت معکوس و ظهور گفتمان های پساصهیونیستی. در نهایت، یافته های این پژوهش آشکار می سازند که رژیم اسرائیل در دهه های پیش رو با بحرانی مزمن و ساختاری در حفظ و بازتولید مؤلفه های هژمونی فرهنگی صهیونیسم در عرصه ذهنی و گفتمانی جامعه اسرائیل مواجه خواهد شد؛ بحرانی که پیامد مستقیم آن، تشدید فرسایش مشروعیت سیاسی و نهادی نظام حاکم خواهد بود.

کلیدواژه ها: صهیونیسم، اسرائیل، آینده پژوهی، هژمونی فرهنگی، بحران مشروعیت، واگرایی هویتی.

۱. استادیار، گروه معارف و الهیات، دانشگاه افسری امام علی (ع)، تهران، ایران.

Email: a.lezgi@yahoo.com

۲. نویسنده مسئول: دکتری، گروه معارف و الهیات، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

Email: a.saghafiyani@gmail.com

استناد: لزگی، علینقی و تقفیان، علی (۱۴۰۵). فرآیند واگرایی در هژمونی صهیونیستی: تحلیل آینده نگرانه افول انسجام اجتماعی-فرهنگی رژیم اسرائیل. *نشریه علمی آینده پژوهی انقلاب اسلامی*، ۲(۷)، ۱۵۹-۱۹۳.



مقدمه و بیان مسئله

صهیونیسم از بدو پیدایش رژیم اسرائیل در می ۱۹۴۸، نه تنها به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی بلکه به عنوان دال مرکزی سازنده نظم جدید در خاورمیانه عمل کرده است. این گفتمان کوشیده است تا با اتکای توأمان به اسطوره بازگشت و گزاره‌های دینی-امنیتی، فرآیند ملت‌سازی یهودی را در قالب مهندسی هویتی مهاجرانی از اقصای نقاط جهان هدایت کند.

با این حال، این پروژه از ابتدا بر بستری از گسست‌ها و شکاف‌های نژادی، زبانی، مذهبی و طبقاتی استوار بوده است؛ شکاف‌هایی که در گذر زمان موضوع تفسیرهای متفاوت در ادبیات علمی بوده‌اند و هم می‌توانند نشانه‌هایی از همگرایی و یکپارچگی و هم زمینه‌هایی برای واگرایی و گسست قلمداد شوند.

علیرغم موفقیت‌های نظامی و فناورانه، صورت‌بندی کنونی جامعه اسرائیل با مجموعه‌ای از بحران‌های درونی مواجه است؛ از جمله فرسایش انسجام اجتماعی، قطبیدگی فزاینده در افکار عمومی، تشدید گسست‌های نسلی و ناکامی در بازتولید روایت‌های مشروعیت‌بخش. روندهای نوظهوری همچون مهاجرت معکوس، فروپاشی روایت کوچ بزرگ و زوال تدریجی اعتماد اجتماعی نسبت به نهادهای کلیدی، سیمای رژیمی را ترسیم می‌کنند که در حفظ یکپارچگی هویتی خود ناتوان مانده است.

افزون بر این، نارضایتی‌های انباشته ناشی از تبعیض‌های نژادی و فرهنگی، از شکاف‌های آشکار اشکنازی‌ها و سفاردی‌ها گرفته تا حاشیه‌نشینی یهودیان آفریقایی تبار، مهاجران روسی و فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی، همگی می‌توانند بیانگر ناکامی صهیونیسم در خلق جامعه‌ای یگانه و حتی نقش آن در بازتولید برخی شکاف‌های نوظهور باشند.

بر این مبنا، پژوهش حاضر واگرایی را به عنوان پیش فرض مسلم نمی‌پذیرد، بلکه آن را به صورت یک پرسش تحلیلی طرح می‌کند: چه روندهایی می‌توانند ظرفیت هژمونیک صهیونیسم در تولید رضایت اجتماعی و انسجام فرهنگی را تضعیف کنند و پیامد آن برای آینده جامعه اسرائیل چه خواهد بود؟ بدین ترتیب، آنچه در این پژوهش بیان می‌گردد، تلاش برای ارزیابی این پرسش

در پرتو نظریه هژمونی فرهنگی آنتونیو گرامشی می‌باشد؛ نظریه‌ای که سلطه را نه صرفاً از مسیر اجبار، بلکه به واسطه رضایت و درونی‌سازی ارزش‌های مسلط توضیح می‌دهد. در این میان، تمرکز مقاله بر این است که نشان دهد چگونه تغییرات نهادی، اجتماعی و فرهنگی در اسرائیل می‌توانند بر ظرفیت هژمونیک این نظم اثر بگذارند و در نتیجه مسیر آینده انسجام یا واگرایی آن را شکل دهند. در همین راستا برای نیل به این هدف، از مدل فراترکیب از منظر روش‌شناسی بهره گرفته شده است؛ رویکردی که با ترکیب نقادانه یافته‌های پژوهش‌ها و اظهارات کنونی و پیشین و هم‌نشانی آن‌ها با داده‌های ثانویه نظیر آمار رسمی، گزارش‌های نهادی و منابع کتابخانه‌ای، امکان شناسایی الگوهای تکرارشونده و روندهای کلان را فراهم می‌کند. این روش، نشانه‌های واگرایی یا همگرایی اجتماعی-فرهنگی را بر پایه شواهد موجود استخراج و در چارچوبی نظری و آینده‌پژوهانه تبیین می‌نماید.

مبانی نظری پژوهش

هژمونی فرهنگی

نظریه هژمونی فرهنگی آنتونیو گرامشی، متفکر مارکسیست ایتالیایی، چارچوبی عمیق برای تحلیل سلطه ایدئولوژیک در جوامع مدرن ارائه می‌دهد. برخلاف مارکسیسم کلاسیک که سلطه را عمدتاً به سرکوب اقتصادی و قهری تقلیل می‌داد، گرامشی بر پیوند میان اجبار و رضایت تأکید داشت. او معتقد بود هیچ نظامی صرفاً با زور پایدار نمی‌ماند و باید نوعی رضایت ساختاریافته در دل جامعه شکل گیرد (Zandra, 2024; Litowitz, 2000: 518-519).

این نظریه که در بستر فاشیسم ایتالیا و سرکوب روشنفکری دهه ۱۹۳۰ شکل گرفت، امکان تحلیل چگونگی بازتولید قدرت و شکنندگی تدریجی آن را از رهگذر فرهنگ فراهم می‌کند. گرامشی از مفهومی با عنوان «هژمونی» برای توصیف نوعی سلطه پیچیده بهره می‌برد که فراتر از اجبار سیاسی صرف، بر توانایی طبقه یا نیروی مسلط در نهادینه‌سازی ارزش‌ها و روایت‌های خود در ذهنیت عمومی استوار است. در این فرایند، باورهای مسلط چنان در زندگی روزمره و حافظه

جمعی رسوخ می‌یابند که طبیعی، بدیهی یا حتی مقدس جلوه می‌کنند (Cikaj, 2023). به بیان دیگر، هژمونی سلطه‌ای است که ذهن‌ها را فتح می‌کند، نه صرفاً سرزمین‌ها را. گرامشی با تفکیک میان جامعه سیاسی (نهادهای دولتی، نظامی و قضایی) و جامعه مدنی (آموزش، رسانه، دین، خانواده و انجمن‌ها)، نشان می‌دهد که عرصه واقعی نبرد برای «رضایت»، در حوزه جامعه مدنی رخ می‌دهد؛ جایی که هژمونی، تثبیت یا به چالش کشیده می‌شود (پوراحمدی میبیدی و سعیدی، ۱۳۹۰: ۱۵۴).

در همین راستا، او مفهوم «عقل سلیم» را نیز معرفی می‌کند: مجموعه‌ای از باورهای ناخودآگاه و طبیعی‌انگاشته‌شده که محصول فرایند تاریخی سلطه ایدئولوژیک‌اند. این عقل سلیم نه خنثی است و نه مستقل، بلکه بازتاب موفقیت ایدئولوژی مسلط در درونی‌سازی ارزش‌های خود از طریق نهادهای جامعه مدنی است (Sardar, 2024: 1-2). در نتیجه، استمرار سلطه نه از راه سرکوب سخت، بلکه از طریق «نرم‌افزار فرهنگی» ممکن می‌شود؛ جایی که نظم مسلط چنان درونی می‌شود که حتی فرودستان نیز به بازتولید آن می‌پردازند.

گرامشی برای توضیح چگونگی تولید هژمونی، مفهوم «بلوک تاریخی» را معرفی می‌کند؛ ائتلافی از طبقات و نیروهای اجتماعی-فرهنگی که حول یک ایدئولوژی مشروع و فراگیر شکل می‌گیرند و نظم هژمونیک را تثبیت می‌کنند (Boothman, 2017: 139-141). در این فرآیند، روشنفکران ارگانیک نقش کلیدی در پیوند عناصر ائتلاف دارند و پایداری بلوک به توان ایدئولوژی در پاسخ به بحران‌ها و ادغام تفاوت‌ها وابسته است. فروپاشی این نظم زمانی رخ می‌دهد که انسجام فرهنگی دچار بحران یا تعارضات داخلی عمیق شود.

به صورت کلی، در نگاه گرامشی هر هژمونی موفق نیازمند دو وجه مکمل می‌باشد:

- جهت‌گیری فکری-اخلاقی: طبقه هژمون نه تنها می‌بایست نظم اقتصادی را مدیریت کند، بلکه خود را به عنوان مرجع اخلاقی، تاریخی و فرهنگی نیز تثبیت نماید. این دقیقاً همان جایی است که نقش نخبگان فرهنگی و روشنفکران ارگانیک اهمیت می‌یابد (Ramos, 1982: 4-5).
- پذیرش توده‌ای: بدون رضایت، هژمونی ناپایدار خواهد بود. این رضایت، اگرچه همواره نسبی و نابرابر است، اما برای استمرار سلطه لازم و حیاتی می‌باشد. از این منظر، روایت‌های فرهنگی،

رسانه‌ها، آموزش، زبان رسمی، اسطوره‌های ملی و حتی مفاهیمی همچون وطن، دشمن، شهید، نجات و بازگشت، همگی ابزارهایی در خدمت تثبیت این رضایت هستند (آلتان، ۱۳۸۲: ۱۹۸).

گرامشی تمایزی بنیادین میان هژمونی در شرق و غرب قائل بود؛ در شرق، سلطه به دلیل ضعف جامعه مدنی عمدتاً بر اجبار استوار است، در حالی که در غرب، به سبب حضور نهادهای مدنی فعال، سلطه باید از طریق سازوکارهای فرهنگی پیچیده و تولید رضایت اعمال شود (Jessop, 2014). این تمایز در تحلیل وضعیت اسرائیل، که دارای «پوسته‌ای غربی و هسته‌ای شرقی» است، اهمیت زیادی دارد. صهیونیسم نه فقط جنبشی سیاسی، بلکه پروژه‌ای ایدئولوژیک برای ساخت و تثبیت هویت ملی خاص در سرزمین تاریخی فلسطین بوده است. از ابتدا، هدف آن تسخیر نهادهای فرهنگی و اجتماعی و نهادینه‌سازی روایاتی چون بازگشت به سرزمین موعود و گفتمان قربانی‌بودگی از طریق نظام آموزشی بود.

مطابق تحلیل گرامشی، این تلاش‌ها با هدف جلب رضایت عمومی برای مشروعیت نظم سیاسی صورت گرفته‌اند. با این حال، چنین هژمونی‌ای که بر حذف اقلیت‌ها، تحریف تاریخ و سرکوب روایت‌های بدیل بنا شده باشد، در بلندمدت به دلیل شکاف میان روایت رسمی و تجربه زیسته جامعه، دچار فرسایش درونی می‌شود حتی اگر در کوتاه‌مدت موفق عمل کرده باشد.

با تکیه بر مباحث پیش گفته می‌توان نسبت میان هژمونی فرهنگی و انسجام اجتماعی را در قالب الگویی نظری دقیق‌تر بازخوانی کرد. در این الگو، هژمونی صرفاً معادل همبستگی یا توافق اجتماعی نیست، بلکه سازوکاری علی و برساختی است که توانایی یک نظم سیاسی در تولید رضایت، تثبیت مشروعیت نرم و بازتولید روایت‌های مسلط را توضیح می‌دهد.

انسجام یا همبستگی اجتماعی پیامد برون‌داد این فرآیند می‌باشد؛ به این معنا که هرگاه ظرفیت هژمونیک در سطح نهادها و جامعه مدنی کاهش یابد، همبستگی اجتماعی نیز دچار فرسایش می‌شود. از این منظر، انسجام اجتماعی در حکم بازتاب عینی همان رضایتی است که گرامشی آن را شرط بقای هژمونی می‌داند؛ بدین ترتیب، چارچوب گرامشی نه در تعارض با ادبیات همبستگی اجتماعی، بلکه در سطحی علی و بالادست آن قرار می‌گیرد و پیوند میان سلطه هژمونیک و انسجام اجتماعی را تبیین می‌نماید.

در همین راستا، ظرفیت هژمونیک رژیم اسرائیل را می‌توان تابعی از چهار دسته عامل دانست. نخست، کارکرد نهادهای مشروعیت‌ساز همچون نظام آموزشی، رسانه‌ها، ارتش و دستگاه قضایی که به‌طور سنتی نقش بازتولید روایت‌های رسمی و انتقال ارزش‌های مسلط را بر عهده داشته‌اند. کاهش اعتماد عمومی یا ناکارآمدی این نهادها، به معنای تضعیف مستقیم توانایی نظام در تثبیت رضایت است. دوم، مدیریت شکاف‌های اجتماعی و عدالت توزیعی؛ زیرا نابرابری‌های قومی، مذهبی و طبقاتی اگر کنترل نشوند، زمینه فرسایش هژمونی را فراهم می‌کنند و رضایت اجتماعی را از درون تهی می‌سازند. سوم، قدرت میدان روایی که تعیین می‌کند روایت‌های تاریخی و اسطوره‌ای تا چه اندازه توانایی خلق معنا و تولید حس تعلق جمعی دارند؛ فرسایش این توانایی به معنای فروپاشی روایت مشترک می‌باشد که ستون اصلی مشروعیت نرم را شکل می‌دهد. چهارم، شدت و تکرار شوک‌های مشروعیت‌نظیر بحران‌های امنیتی، جنگ‌ها یا تنش‌های سیاسی که اگر بدون بازسازی روایی و ترمیم گفتگمانی مدیریت شوند، ظرفیت هژمونیک را به‌شدت تضعیف می‌کنند.

در پرتو این الگو می‌توان چند گزاره تحلیلی را به‌طور شفاف طرح کرد: ناکارآمدی یا کاهش اعتماد به نهادهای آموزشی، قضایی و رسانه‌ای مستقیماً به کاهش مشروعیت و انسجام اجتماعی می‌انجامد؛ تداوم تبعیض‌های قومی-مذهبی و امتیازات ساختاری، ظرفیت هژمونیک را تضعیف و رضایت اجتماعی را فرسوده می‌کند؛ قطبی‌شدن میدان رسانه‌ای و آموزشی، با فروپاشی روایت مشترک ملی، همبستگی اجتماعی را به‌شدت تهدید می‌کند؛ و در نهایت، تکرار بحران‌های امنیتی یا سیاسی در غیاب سازوکارهای بازتولید روایت، موجب می‌شود هژمونی از درون فرسوده و انسجام اجتماعی شکننده گردد.

بنابراین این مدل مفهومی تحولات جامعه اسرائیل را نه صرفاً به‌صورت توصیفی، بلکه به‌عنوان فرایند تضعیف ظرفیت هژمونیک تحلیل می‌نماید؛ فرایندی که از طریق شاخص‌هایی همچون اعتماد نهادی، الگوهای مهاجرت، شکاف‌های آموزشی و مشارکت نظامی و نیز روندهای قطبی‌شدن رسانه‌ای قابل سنجش است.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های پیشین هر یک از زاویه‌ای خاص به بررسی وضعیت رژیم صهیونیستی پرداخته‌اند. دهسیری و بهرامی (۱۳۹۵: ۱۳۳-۱۴۸) در مقاله «عرصه‌های تقابل هوشمند انقلاب اسلامی با رژیم صهیونیستی» استدلال می‌کنند که ایران پس از انقلاب، تقابل با اسرائیل را به سطح «قدرت هوشمند» ارتقا داده و ترکیبی از ابزارهای سخت و نرم را برای تضعیف مشروعیت اسرائیل به کار گرفته است. رضایی‌پناه و حاجیلو (۱۳۹۲: ۱۶۳-۱۹۶) در مقاله «واکاوی نقش رسلنه‌های اسرائیل در بازتولید ایدئولوژی نژادپرستی صهیونیسم» با بهره‌گیری از تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهند که رسانه‌ها نقشی محوری در تثبیت ایدئولوژی صهیونیستی و القای برتری قومی-مذهبی ایفا می‌کنند. همچنین درخشه و صادقی‌زاده (۱۳۹۱: ۸۷-۱۱۶) در مقاله «آسیب‌شناسی ساختاری رژیم صهیونیستی» با رویکردی توصیفی-ساختاری به فهرست‌برداری از شکاف‌های درونی جامعه اسرائیل پرداخته‌اند.

در میان پژوهش‌های لاتین نیز می‌توان به آثار متعددی اشاره کرد. گوردون (۲۰۲۴: ۳۴۵-۳۶۰) با رویکردی انتقادی نشان می‌دهد که تعریف یهودستیزی توسط ائتلاف بین‌المللی یادبود هولوکاست (IHRA) ابزاری برای مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک به رژیم موسوم به «آپارتاید دموکراتیک» است. روزنای، دیکسون و لاندائو (۲۰۲۳) بحران اصلاحات قضایی در اسرائیل را در قالب «اقتدارگرایی قانون‌گذارانه» تحلیل کرده و آن را نشانه‌ای از تضعیف مشروعیت نهادی می‌دانند. هلد (۲۰۱۷: ۳۰۹-۳۲۹) در مقاله «حکاکی سیاست: تقابل‌های اعتراض اجتماعی و صلح در انتخابات قانون‌گذاری ۲۰۱۵ اسرائیل» تحولات سیاسی اسرائیل را در پیوند با عوامل ژئوپولیتیکی و شکاف‌های داخلی بررسی می‌کند و استدلال دارد که ذهنیت امنیتی و ترس از «دیگری» عرب همچنان بر سیاست‌ورزی اسرائیل مسلط است. یفتاحل (۲۰۰۶) با طرح مفهوم «اتنوکراسی»، به چگونگی نقش سیاست‌های قومی در فرسایش انسجام هویتی اسرائیل پرداخته است.

شافیر و پلد (۲۰۰۲) در کتاب Being Israeli نشان می‌دهند که پدیده «چندگانگی شهروندی» موجب تضعیف روایت مشترک ملی و کاهش ظرفیت انسجام‌بخش هژمونی صهیونیستی شده است. کیمرلینگ (۲۰۰۱) روند «اختراع و افول اسرائیلی‌بودن» را بررسی کرده و آن را با گسترش شکاف‌های اجتماعی و سیاسی پیوند می‌زند.

در نهایت، اسموعا (۱۹۹۷) با معرفی مفهوم «اتنودموکراسی»، اسرائیل را نمونه‌ای از نظامی می‌داند که میان دموکراسی و قومیت نوسان دارد و از این رهگذر، مشروعیت نرم آن در معرض فرسایش قرار می‌گیرد.

با وجود ارزش این مطالعات، پژوهش حاضر چندین تمایز اساسی با موارد مذکور دارد. **نخست**، به جای رویکرد توصیفی صرف، با تکیه بر نظریه هژمونی فرهنگی آنتونیو گرامشی، «ظرفیت هژمونیک» صهیونیسم در نسبت رضایت/اجبار مدل‌سازی می‌شود.

دوم، به جای تمرکز صرف بر تهدیدهای بیرونی یا فهرست کردن شکاف‌های اجتماعی، افول انسجام اجتماعی-فرهنگی و بحران درونی مشروعیت رژیم اسرائیل تحلیل می‌گردد.

سوم، روش به کاررفته «فرا ترکیب» است که امکان ترکیب انتقادی داده‌های متنوع را فراهم می‌آورد. **چهارم**، این پژوهش با بهره‌گیری از شاخص‌ها و شواهد روزآمد (از جمله اعتماد نهادی، مهاجرت معکوس، قطبی‌شدن رسانه‌ای و ...) و پوشش تحولات ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۵، نسبت به مطالعات پیشین، تحلیلی به‌روزتر و ناظر بر روندهای جاری ارائه می‌دهد.

بر این اساس، نوآوری اصلی تحقیق حاضر در ارائه تصویری آینده‌پژوهانه از افول هژمونی صهیونیستی و سناریوهای محتمل پیش‌رو نهفته است.

روش‌شناسی پژوهش

روش به کاررفته در این پژوهش از نوع فراترکیب می‌باشد؛ رویکردی کیفی و تفسیری که نخستین بار در حوزه مطالعات علوم اجتماعی جهت عبور از سطح مرور ادبیات متعارف و دستیابی به یک بازخوانی نظری-تحلیلی از یافته‌های موجود به کار گرفته شد. تمایز اصلی فراترکیب با مرور نظام‌مند یا مرور نقادانه در آن است که صرفاً به گردآوری و گزارش نتایج پیشین بسنده

نمی‌کند، بلکه با ترکیب انتقادی، بازسازی مفهومی و هم‌نشانی شواهد متنوع، به تولید دانش جدید و تبیین‌های نظری منجر می‌شود (McLeod, 2024).

این رویکرد به‌ویژه در حوزه‌هایی که پژوهش‌های میدانی با محدودیت‌های دسترسی، حساسیت سیاسی یا ناهمگونی داده‌ها مواجه‌اند، همچون مطالعات اسرائیل و صهیونیسم، ارزش افزوده ویژه‌ای دارد؛ زیرا امکان می‌دهد یافته‌های پراکنده و بعضاً متعارض در یک چارچوب نظری مشترک بازسازی و سنجش شوند. به صورت کلی انتخاب این روش با هدف ایجاد پل میان نظریه‌های همونی فرهنگی گرامشی و واقعیت‌های اجتماعی-فرهنگی اسرائیل صورت گرفته است. درحالی‌که نظریه، الگوی مفهومی ظرفیت همونی و پیامدهای آن را ارائه می‌دهد، فراترکیب امکان می‌دهد این الگو با شواهد متنوع ثانویه اعتبارسنجی شود. از این منظر، رویکرد پژوهش حاضر نه مرور ادبیات است و نه پژوهش میدانی صرف، بلکه تحلیلی ترکیبی است که شواهد ثانویه را در پرتو نظریه به صورت نظام‌مند بازخوانی می‌کند.

در این بین، دامنه زمانی بررسی عمدتاً سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۵ را شامل می‌شود؛ دوره‌ای که تحولات هویتی، نهادی و رسانه‌ای در جامعه اسرائیل بیش از هر زمان دیگری تشدید شده و افق‌های آینده را تحت تأثیر قرار داده است. با این حال، برای ریشه‌یابی برخی از روندهای هویتی و نهادی، به متون و اسناد تاریخی پیشین نیز ارجاع داده شده است. در مرحله نخست، حدود ۱۱۵ منبع شناسایی گردید و پس از غربالگری اولیه بر اساس معیارهایی چون ارتباط مستقیم با مؤلفه‌های مدل مفهومی، اعتبار علمی و روزآمدی، ۶۵ منبع به عنوان بدنه اصلی وارد تحلیل شدند. این بدنه شامل مقالات علمی، کتب، گزارش‌های آماری و تحلیل‌های سیاستی است که همگی از قابلیت اتکای علمی برخوردارند. در این بین، فرایند فراترکیب در سه گام اساسی انجام شد. نخست، استخراج مفاهیم کلیدی بر اساس چارچوب گرامشی و کدگذاری آن‌ها در حوزه‌های موضوعی. دوم، مقایسه و دسته‌بندی یافته‌ها در پنج خوشه اصلی شامل اعتماد نهادی، ساختار آموزشی، الگوهای مهاجرت، مشارکت و تعارض نظامی و قطبی‌شدن رسانه‌ای. سوم، ترکیب و بازسازی نظری که در آن داده‌ها و شواهد مختلف کنار هم قرار گرفتند تا الگوهای علی آشکار شوند. همچنین در مواجهه با منابع متعارض، وزن‌دهی به هر منبع بر اساس کیفیت روش، حجم داده، میزان استناد و روزآمدی صورت گرفت تا از غلبه یک روایت تک‌جانبه پرهیز شود.

جهت تحلیل داده‌ها نیز از تحلیل محتوای هدایت‌شده بهره گرفته شد؛ روشی که اجازه می‌دهد گزاره‌های کلیدی متناسب با چارچوب نظری استخراج و در قالب دسته‌های تحلیلی بازچینش شوند. در ادامه، با به کارگیری ترکیب شواهد، داده‌های آماری، یافته‌های پژوهشی و گزارش‌های رسمی در کنار هم قرار گرفتند و صحت آن‌ها از طریق مقایسه میان‌منبعی بررسی شد. در مرحله نهایی نیز از تحلیل سناریویی مبتنی بر روند استفاده گردید تا مسیرهای محتمل آینده تبیین شود. محرک‌های کلیدی این سناریوها شامل کارکرد نهادی، مدیریت شکاف‌های اجتماعی، توان بازتولید روایت مشترک و نحوه مواجهه با شوک‌های مشروعیت بود؛ عواملی که بیشترین نقش را در تضعیف یا بازسازی ظرفیت هژمونیک رژیم اسرائیل ایفا می‌کنند. همچنین لازم به ذکر است که برای ارتقای اعتبار و پایایی یافته‌ها، کل فرایند کدگذاری و دسته‌بندی دو بار بازبینی شد و نتایج به صورت متقاطع با منابع مستقل و داده‌های آماری معتبر تطبیق داده گردید. این تقاطع‌گیری میان‌منبعی، امکان کاهش سوگیری پژوهشگر و افزایش اعتمادپذیری نتایج را فراهم ساخت.

برسازی ملت یهود در پرتو ایدئولوژی صهیونیسم

در اواخر سده نوزدهم، هم‌زمان با افزایش ملی‌گرایی در اروپا، ترور الکساندر دوم و تشدید موج یهودستیزی پس از آن و همچنین در پاسخ به دغدغه زوال فرهنگی هویت یهودی و اضمحلال ایشان در فرهنگ‌های غالب اروپایی، ایده بازسازی جامعه یهودیان در قالب یک دولت-ملت ایجاد شد؛ امری که باید سرآغاز آن را در شکل‌گیری جنبش‌های اولیه صهیونیستی همچون عشاق صهیون در سال ۱۸۸۱ (Weisman, 2014: 1193-1195) و میل به بازتأسیس هویت یهودی در جغرافیایی مشخص، به مثابه ابزاری برای بازیابی انسجام، تداوم فرهنگی و عاملیت سیاسی یهودیان جست و جو کرد.

در این میان، اثر بنیادین تئودور هرتسل با عنوان «دولت یهود» در سال ۱۸۹۶ با موضوع تشکیل دولتی مستقل برای یهودیان به عنوان راه‌حل مسئله یهود (یعنی آزار و اذیت یهودیان در اروپا) (صانعی، ۱۳۹۰: ۱۳۰)، برگزاری نخستین کنگره صهیونیستی در سال ۱۸۹۷ در بازل با هدف «ایجاد خانه‌ای برای قوم یهود در فلسطین که توسط قانون عمومی تأمین شود» (Penslar, 2018: 520-521) و تأسیس صندوق ملی یهود در سال ۱۹۰۱ به منظور تحقق

مادی اهداف صهیونیستی که منجر به خرید بیش از ۵۰ هزار هکتار از زمین‌های فلسطینیان (Massad, 2023) شد و نقش مهمی در آبادگری سرزمینی مضمحل از اجداد یهودیان را داشت و به مثابه استعاره‌ای از تولد دوباره ملت یهود به حساب می‌آمد، به سان گام‌های مهمی برای بازآفرینی هویت آنان بود.

هم‌زمان با روند فوق، چهره‌هایی چون احدهام با تکیه بر مسئله احیای روح و میراث فکری یهودیت، به وجه فرهنگی ملت سازی توجه داشتند. او با بیان این که «اگر زمین را به دست آوریم؛ اما روح ملی خود را از دست دهیم، همه تلاش‌ها بی‌فایده خواهد بود»، به وضوح بر ایجاد مرکزی فرهنگی و عبری‌زبان در فلسطین تأکید داشت (Arkush, 2014: 2-3).

پیرو این نگرش، افسانه‌ها و نمادهای فرهنگی نیز به تدریج در بافت هویت ملی جدید تنیده شدند. روایت‌هایی از مقاومت یهودیان، مانند شورش بارکوخبا یا محاصره مسادا، در برنامه درسی مدارس و مناسبت‌های ملی اسرائیل آتی گنجانده شدند (Zellman, 2008).

صهیونیسم دینی با جنبش مذهبی میزراحی، که در ۱۹۰۲ توسط خاخام رینز بنیان‌گذاری شد، تلاش کرد میان آرمان‌های ملی‌گرایانه صهیونیسم و سنت‌های دینی یهود پیوند برقرار کند و بازگشت به صهیون را به عنوان وظیفه‌ای مقدس معرفی نماید (Salmon, 1996: 165). این پیوند موجب جذب بخش‌هایی از جامعه ارتدوکس شد.

مهاجرت‌های یهودیان به فلسطین از دهه ۱۸۸۰ تا ۱۹۴۸ (Mashiach, 2021: 2-3) و شکل‌گیری جمعیتی ۶۵۰ هزار نفری در قالب «یشو» تحت قیمومیت بریتانیا (CIE, 2025)، بنیان‌های عملی ملت‌سازی صهیونیستی را تقویت کرد. نهادهایی مانند اتحادیه عمومی کارگران یهود (تأسیس ۱۹۲۰) نقش محوری در شکل‌دهی طبقه کارگر و گسترش ارزش‌های جمع‌گرایانه ایفا کردند (TUFP, 2011: 2-4). همچنین، سکونت‌گاه‌هایی چون کيبوتص و موشاو با کشاورزی اشتراکی، به تعمیق مشارکت اقتصادی-اجتماعی و تقویت هویت جمعی صهیونیستی کمک کردند (Achouch & Morvan, 2013: 2-3).

شایان ذکر است که با وجود موفقیت نسبی صهیونیسم در شکل‌دهی به هویت ملی در مراحل نخستین، این پروژه در سرزمینی از پیش مسکون اجرا شد و همراه با حذف روایت‌های تاریخی،

جابه‌جایی جمعیتی و حاشیه‌نشینی هویتی بود، فرایندهایی که به‌ویژه با فاجعه نکت در حافظه جمعی فلسطینیان گره خورده‌اند.

از بعد نظری، ملت‌سازی صهیونیستی نمودار پیچیدگی‌های ملی‌گرایی مدرن است؛ جایی که احیای فرهنگی با منطق‌های استعماری درهم آمیخته، ارزش‌های سکولار با مضامین مذهبی بازترکیب شده و گفتمان لیبرالیسم و ناسیونالیسم در حالت تعلیق باقی مانده است. این روند به شکاف‌های ساختاری در جامعه اسرائیل انجامید که از جمله موارد آن می‌توان به سلطه اشکنازی‌ها، حاشیه‌نشینی گروه‌های دیگر و تعارض مداوم مذهبی-سکولار در بازنمایی هویت یهودی اشاره کرد.

در نهایت، هرچند صهیونیسم موفق شد ایده ملت یهود را به واقعیتی عینی تبدیل کند، اما این موفقیت همراه با تولید واگرایی‌های قومی-مذهبی، تعارض سنت و مدرنیته و بحرانی پایدار در بازتوزیع قدرت بود.

بر این اساس، تحولات تاریخی و ایدئولوژیک صهیونیسم تنها در سطح روایت‌های هویتی باقی نمانده و در بطن نهادها و ساختارهای اجتماعی نیز بازتاب یافته است. از این نقطه به بعد، تمرکز این نوشتار بر آن است که نشان دهد این میراث نهادی و گفتمانی چگونه در عرصه‌های مختلف، از نظام آموزشی و ساختارهای قضایی و رسانه‌ای گرفته تا الگوهای مهاجرت، مشارکت نظامی و میزان اعتماد عمومی، در عمل بازتولید یا تضعیف شده است؛ لذا آنچه در ادامه خواهد آمد، مجموعه‌ای از بررسی‌های تحلیلی می‌باشد که بر پایه شواهد ثانویه و داده‌های تجربی، روندهای مؤثر بر ظرفیت هژمونیک رژیم اسرائیل و میزان انسجام اجتماعی آن را آشکار می‌نماید.

گسست‌های قومی-مذهبی در پرتو همگون‌سازی ارزشی

به صورت کلی، رژیم اسرائیل از ابتدای تأسیس با جامعه‌ای متکثر و ناهمگون از یهودیان مواجه بود که شامل گروه‌های اشکنازی (یهودیان مهاجر از مرکز و شرق اروپا)، مزراحی‌ها (یهودیان خاورمیانه‌ای)، سفاردی‌ها (یهودیان شبه‌جزیره ایبری و شمال آفریقا)، فلاشاها (یهودیان اتیوپیایی)، کوهستانی‌ها (یهودیان حوزه قفقاز) و دیگر اقلیت‌های قومی-فرهنگی بود. این تنوع عمیق فرهنگی، رهبران صهیونیست -عمدتاً اشکنازی- را وادار کرد تا پروژه‌ای از همگون‌سازی هویتی را آغاز کنند.

هدف این پروژه، کم‌رنگ‌سازی شکاف‌ها و گردآوردن همه گروه‌ها تحت هویت واحد «اسرائیلی» بود (Goodman, 2024: 1-4). در این چارچوب، اشکنازی‌ها کوشیدند ارزش‌ها و نگاه خود به جهان را به‌عنوان فرهنگ غالب تحمیل کنند و رضایت دیگر گروه‌ها را جلب نمایند؛ روندی که امروزه با اصطلاح «اشکنورماتیویتی» توصیف می‌شود.

در همین راستا و در سال‌های نخست تأسیس اسرائیل، نخبگان اشکنازی با اجرای سیاست‌هایی چون «دیگ ذوب» در پی حل و فصل تفاوت‌های قومی مهاجران در قالب هویت ملی واحد بودند. این سیاست شامل احیای عبری به‌عنوان زبان ملی و حذف زبان‌ها و سنت‌های یهودیان دیاسپورا بود. یهودیان شرقی ناگزیر به ترک مؤلفه‌های عربی خود و پذیرش مدرنیته تحمیلی به نام پیشرفت شدند. در این چارچوب، فرهنگ اروپایی-اشکنازی به‌مثابه تجدد، و سنت‌های مزراحی و سفاردی به‌عنوان عقب‌مانده تصویر می‌شدند (Shohat, 1988: 1-3). بدین‌سان، دولت اسرائیل از آغاز کوشید با یکسان‌سازی فرهنگی، تنوع یهودی را در ذیل یک هویت ملی غالب مهار کند.

این امر سبب تسلط و بهره‌مندی بیشتر اشکنازی‌ها در سال‌های نخست شد. در مقابل، مزراحی‌ها و سفاردی‌ها با تبعیض و حاشیه‌رانی مواجه شدند. آنان عمدتاً در اردوگاه‌های انتقال (ماعبروت) و مناطق توسعه‌نیافته اسکان داده شدند و از دسترسی به آموزش و اشتغال مناسب محروم ماندند (Katz, 2017: 61-63). اگرچه این سیاست‌ها در کوتاه‌مدت موجب افزایش همبستگی ملی شد، اما شکاف‌های قومی در لایه‌های عمیق جامعه پایدار ماند.

طبق پژوهشی در سال ۲۰۲۳، شکاف تحصیلات عالی میان زنان اشکنازی و مزراحی در نسل سوم به ۱۷.۶ درصد رسید و شکاف درآمدی مردان از ۶.۸ درصد در نسل دوم به ۱۸.۳ درصد در نسل سوم افزایش یافته است. همچنین درآمد زنان اشکنازی در نسل دوم حدود ۵.۱ درصد و در نسل سوم حدود ۱۰ درصد بیشتر از زنان مزراحی بوده است (Cohen et al., 2023: 14-20).

لازم به ذکر است هژمونی فرهنگی در اسرائیل تنها مبتنی بر اجبار نبود، بلکه رضایت نسبی گروه‌های فرودست، مانند یهودیان مزراحی، نیز نقش داشت. با وجود تجربه تبعیض، این گروه‌ها تا حدی در پروژه ملت‌سازی صهیونیستی ادغام شدند، زیرا وحدت در برابر «دیگری» (اعراب) به‌عنوان ضرورتی امنیتی و تاریخی بازنمایی می‌شد؛ با این حال، این همبستگی ایدئولوژیک شکننده بود و در دهه ۱۹۷۰ با ناکامی‌های نظامی و تعمیق نابرابری‌ها تضعیف شد.

نمونه‌هایی چون جنبش «پلنگ‌های سیاه» در اوایل دهه ۱۹۷۰ (Benattar, 2024) و اعتراضات جنبش چادرنشینان در ۲۰۱۱ که به تأسیس اردوگاه اعتراضی جداگانه مزاراحی‌ها در پارک لوینسکی انجامید (Reiff, 2021)، نشانگر مقاومت در برابر نظم فرهنگی غالب و تلاش برای شنیده شدن صدای اقلیت‌های به‌حاشیه‌رانده بود.

از منظر نخبگانی، ویکی شیران، جامعه‌شناس مزاراحی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با تأسیس جنبش‌هایی چون «رنگین کمان دموکراتیک مزاراحی» و «احوتی-برای زنان در اسرائیل» به تبعیض ساختاری علیه مزاراحی‌ها اعتراض کرد.

او در سال ۱۹۸۱ با شکایت به دیوان عالی علیه سریال ستون آتش که نقش مزاراحی‌ها را در تاریخ اسرائیل نادیده گرفته بود، حذف فرهنگی این گروه را برجسته ساخت (Dahan-Kalev, 2009). همچنین، فعالان فلاشا بارها علیه تبعیض نژادی اعتراض کرده‌اند؛ از جمله در مه ۲۰۱۵ و پس از آن در ۲۰۱۸، زمانی که قتل یک جوان اتیوپیایی تبار موجب تظاهرات گسترده و طرح شعارهایی علیه نژادپرستی نهادی شد. بر اساس آمارها، درآمد خانوارهای فلاشا به‌طور متوسط ۳۵ درصد کمتر از میانگین کشوری است که این مسئله به افزایش بدبینی آنان نسبت به نخبگان اشکنازی منجر شده است (Engedayehu & Robinson, 2019: 27-32).

لازم به ذکر است که از اواخر دهه ۱۹۷۰، تحت فشارهای اجتماعی و تغییرات جمعیتی، ساختار قدرت در اسرائیل تعدیل شد. احزابی چون لیکود با پایگاه مزاراحی‌ها به قدرت رسیدند و تأسیس حزب شاس در ۱۹۸۴ نماد ورود مطالبات فرهنگی سفاردی-مزاراحی به سیاست رسمی بود (Shalom Chetrit, 2002: 107-109). هم‌زمان، فرآیند «بازاررسانی فرهنگی» موجب شد عناصر فرهنگی شرقی، از جمله موسیقی مزاراحی با چهره‌هایی چون زوهر آرگوف، وارد جریان اصلی فرهنگ اسرائیل شوند (Berdichevsky, 2013). این تحولات، از منظر نظریه هژمونی، نشانگر نوعی انعطاف‌پذیری در جذب مقاومت‌های فرهنگی است، اما همچنان تفاوت‌ها و تبعیض‌ها به‌طور کامل محو نشده‌اند (Grave-Lazi, 2023).

به‌صورت کلی، الگوی همگون‌سازی ارزشی در اسرائیل بر سلطه فرهنگی گروه مسلط اشکنازی استوار بود که توانست بخش قابل توجهی از گوناگونی قومی یهودیان مهاجر را در قالب هویت ملی یکپارچه جذب کند. این فرایند با نوعی رضایت نسبی همراه بود، آن‌گونه که گرامشی

می‌گوید: «دولت با رضایت رهبری می‌کند، وقتی که نیازی به زور نباشد». هژمونی صهیونیستی نیز از طریق نهادهای مختلف، ارزش‌های اشکنازی را به ارزش‌های همگانی بدل ساخت و مشروعیت خود را تثبیت نمود.

با این حال، این سلطه هژمونیک ایستا نبوده و مقاومت‌های فرهنگی خرد و مطالبات گروه‌های حاشیه‌نشین همواره آن را به چالش کشیده‌اند. این چالش‌ها موجب شدند که هژمونی حاکم، خود را از طریق پذیرش محدود تغییرات بازتولید و تثبیت کند.

در نتیجه، شکاف‌های قومی-مذهبی نه به کلی از میان رفتند، بلکه به شکل شکاف‌های طبقاتی درون هویت ملی بازتعریف شدند؛ شکاف‌هایی که امروز در قالب واگرایی نسبت به ملیت و تبار، تجلی عینی یافته‌اند.

واگرایی هویتی نسبت به ملیت و تبار اسرائیلی

واگرایی بخش بزرگی از جامعه اسرائیل نسبت به هویت ملی و تبار در طی سال‌های اخیر همواره به اشکال گوناگونی بروز و ظهور یافته است؛ از افزایش مهاجرت معکوس و تمایل به ترک اسرائیل گرفته تا گسست‌های ایدئولوژیک-مذهبی، رشد نقدهای داخلی به صهیونیسم و گرایش نسل‌های جوان‌تر به هویت‌های تکثرگرا که با ایدئولوژی رسمی همخوانی کمتری دارند. این امر بیانگر آن است که اجماع پیشین پیرامون روایت رسمی حاکمیت و ایده ملت یهود دچار تزلزل گردیده است.

در همین راستا یکی از نشانه‌های بارز واگرایی هویتی در اسرائیل، افزایش مهاجرت معکوس یهودیان است؛ پدیده‌ای که برخلاف گفتمان صهیونیستی بازگشت به سرزمین موعود شکل گرفته است. در سال ۲۰۲۴، بیش از ۸۳ هزار نفر اسرائیلی را ترک کردند، رقمی بسیار بالاتر از میانگین سالانه دهه‌های گذشته (حدود ۳۵ هزار نفر) (Haaretz, 2024).

همچنین، در سال ۲۰۲۳، بیش از یک‌چهارم بزرگسالان اسرائیلی به مهاجرت فکر کرده و حدود ۶ درصد آن را آغاز کرده‌اند (JPPI, 2023). حمله اسرائیل به ایران در خرداد ۱۴۰۴ و واکنش نظامی شدید تهران، موجی از ناامیدی و درخواست خروج از کشور ایجاد کرد، گرچه با

محدودیت‌هایی از سوی وزارت حمل‌ونقل مواجه شد. در حال حاضر، نزدیک به ۹۵۰ هزار نفر از شهروندان اسرائیلی در خارج زندگی می‌کنند (Stub, 2025).

این مهاجرت گسترده، نشانه‌ای از گسست تدریجی از پروژه سرزمینی صهیونیسم و تضعیف حس تعلق ملی است. اگرچه برخی مهاجران سعی در حفظ هویت دوگانه دارند، اما تحقیقات نشان می‌دهد که نسل دوم مهاجران ارتباط کمتری با هویت اسرائیلی دارد (Elias & Kemp, 2010: 78-79). همچنین، بر اساس گزارش مؤسسه سیاست مردم یهودی در سال ۲۰۲۰ نسل‌های جوان دیاسپورا، هویت یهودی را به‌شکلی فردی و جهانی بازتعریف می‌کنند و با افزایش ازدواج‌های مختلط، فاصله‌گیری از روایت‌های سنتی صهیونیستی شدت یافته است.

در کنار این روند، گسست مذهبی به‌ویژه شکاف میان یهودیان سکولار و حریدی‌ها نیز بر واگرایی هویتی افزوده است. جامعه حریدی، با جمعیتی حدود ۱۸ میلیون نفر، رابطه‌ای مبهم با دولت اسرائیل دارد. بخشی از آنان به دلیل تشکیل دولت پیش از ظهور ماشیح، مشروعیت اسرائیل را رد می‌کنند و گروه‌هایی مانند ناتوری کارتا حتی موجودیت آن را نمی‌پذیرند. این گروه‌ها با امتناع از خدمت سربازی، سکونت در محلات جداگانه، تبعیت از نظام آموزشی مستقل، و اولویت‌دادن به هویت دینی جهانی، از هویت ملی مدرن فاصله می‌گیرند (Chen & Li, 2024: 2).

در نقطه مقابل، بخش سکولار اسرائیل دارای جهان‌بینی متفاوتی است و از تبدیل کشور به یک دولت شریعت‌محور یهودی نگران است. قدرت‌گیری ائتلاف‌های راست افراطی در سال‌های اخیر، این نگرانی را تشدید کرده است.

بر اساس نظرسنجی مؤسسه دموکراسی اسرائیل در نوامبر ۲۰۲۴، تنها ۹ درصد از پاسخ‌دهندگان از ادامه معافیت‌های سربازی برای حریدی‌ها حمایت کرده‌اند، در حالی که ۸۴.۵ درصد خواهان لغو این معافیت‌ها بوده‌اند (IDI, 2024). این آمار بیانگر رشد نارضایتی در میان سکولارها از امتیازات ویژه حریدی‌هاست. در نتیجه، تضاد سبک‌های زندگی میان این دو گروه به تعمیق شکاف‌های هویتی منجر شده و تلاش برای ادغام آن‌ها در یک هویت ملی یکپارچه را با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته است.

هم‌زمان با عوامل یادشده، از دهه ۱۹۹۰ به بعد، جریان‌هایی از درون جامعه اسرائیل و دیاسپورا، به‌ویژه در میان روشنفکران، به نقد ایدئولوژی صهیونیسم و بنیان‌های هویت رسمی پرداخته‌اند و به

روند واگرایی هویتی شتاب بخشیده‌اند. جریان پست‌صهیونیسم با رویکردی انتقادی، بسیاری از اسطوره‌های ملی‌گرایانه صهیونیستی-مانند روایت یکپارچه مهاجرت یا تک‌فرهنگ‌گرایی جامعه اسرائیل-را به چالش کشیده است (Ram, 2005: 23-24).

در همین راستا، جودیت باتلر، فیلسوف آمریکایی، در کتاب «راه‌های جدایی: یهودیت و نقد صهیونیسم»، صهیونیسم را با سنت اخلاقی یهودی در تجربه دیاسپورا متعارض دانست و آن را پروژه‌ای استعماری و قومی‌محور معرفی کرد که عدالت و هم‌زیستی را به حاشیه رانده است (Deutsch, 2014). شایان‌ذکر است که نقد درونی صهیونیسم تنها به حوزه نظری محدود نمانده، بلکه در قالب کنش‌های اجتماعی نیز نمود یافته است. بخشی از جامعه اسرائیل ارزش‌های جهان‌شمول انسانی و حقوق بشری را بر الزامات ایدئولوژیک رسمی برتری داده‌اند. در این راستا، جنبش‌هایی مانند صلح اکنون با نقد سیاست‌های دولت، به‌ویژه در قبال فلسطینیان، مشروعیت اخلاقی صهیونیسم را به چالش کشیده‌اند. نمود بارز این روند را می‌توان در سرپیچی دسته‌جمعی حدود ۱۰۰ هزار نیروی ذخیره ارتش پس از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ مشاهده کرد؛ اقدامی که بر پایه مبانی اخلاقی و با استناد به دیدگاه‌های پست‌صهیونیستی صورت گرفت (Rapoport, 2025).

در این میان، بررسی‌ها جامعه‌شناختی در میان جوانان دیاسپورا نشان‌گر تعلق خاطر کمتر افراد به جامعه اسرائیلی است. بر اساس نظرسنجی مرکز پیو در سال ۲۰۲۰، تنها ۴۸ درصد از یهودیان زیر ۳۰ سال مهاجر به آمریکا اظهار داشتند که احساس تعلق خاطر عاطفی به اسرائیل دارند، در حالی که این رقم در میان یهودیان بالای ۶۵ سال به ۶۷ درصد می‌رسد. علاوه بر این، صرفاً ۳۵ درصد از جوانان یهودی آمریکایی اظهار داشتند که اسرائیل برای آن‌ها بخشی اساسی از هویت یهودی‌شان می‌باشد، در حالی که این رقم در میان یهودیان بالای ۵۰ سال به ۵۱ درصد می‌رسد (Pew Research Center, 2021).

بنابراین جهانی‌شدن فرهنگ و جریان آزاد اطلاعات، موجب فرسایش الگوهای سنتی تعلق شده است؛ به گونه‌ای که سبک زندگی و گرایش‌های فرهنگی نسل جوان اسرائیلی، بیش از آنکه با نسل‌های قبل در کیبوتص‌ها قرابت داشته باشد، با همتایانشان در نیویورک یا پاریس همسوست.

این دگرگونی‌های نسلی، نه فقط به معنای فاصله‌گیری از روایت صهیونیستی است، بلکه نشانه‌ای از چندپارگی ساختار هویتی و فروگاهی انسجام ملی نیز می‌باشد. در این میان، هویت‌های قومی و مذهبی نیز با قدرت بیشتری در میدان بازنمایی اجتماعی ظاهر شده‌اند. برای نمونه، چه بسا احساس پیوند یک جوان مزراحی با یهودیان شرقی یا حتی همسایگان عرب به مراتب بیشتر از قرابت با الگوی هژمونیک اشکنازی سفیدپوستی باشد.

دگرذیسی نهادهای مشروعیت‌ساز در گفتمان صهیونیسم

در چهارچوب نظریه هژمونی فرهنگی، نهادهای مدنی و سیاسی ابزارهایی برای کسب رضایت و اقناع مردم در جهت مشروعیت‌بخشی به گفتمان حاکم هستند. در حقیقت، گروه حاکم همواره از طریق نهادهایی مانند نظام آموزشی، رسانه‌ها، ارتش و دادگستری، درصدد بسط جهان‌بینی مسلط خود و کسب رضایت توده بدون توسل مستقیم به‌زور می‌باشد. در اسرائیل نیز این نهادها همواره نقشی محوری در مشروعیت‌سازی ایدئولوژیک ایفا کرده‌اند؛ اما کارکرد و مشروعیت آن‌ها در بازتولید هژمونی صهیونیستی طی دوره‌های مختلف دستخوش فرسایش تدریجی شده است.

• نظام آموزشی

در دهه‌های نخست، نظام آموزشی در جهت شکل‌دهی به اسرائیلی‌نوین در اذهان کودکان و جامعه‌پذیر کردن نسل‌ها در چهارچوب هویت ملی یهودی حرکت کرده است. در همین راستا، دولت بن‌گوریون با سیاست تمرکزگرایی کوشید نظام‌های آموزشی جریانی را منحل کرده و یک آموزش عمومی واحد پدید آورد تا هژمونی گفتمان رسمی تضمین گردد. در این چهارچوب، مدارس عرصه بازتولید یک اجماع ایدئولوژیک بودند و روایت رسمی از تاریخ یهود، مشروعیت تشکیل دولت اسرائیل و الزامات همبستگی ملی را آموزش می‌دادند (Abu-Saad, 2006: 710-711).

اما با گذر زمان و تعمیق شکاف‌های قومی-مذهبی، انسجام نظام آموزشی اسرائیل به‌عنوان یکی از ابزارهای کلیدی بازتولید هژمونی صهیونیستی تضعیف شد. از آغاز، ساختار آموزشی این کشور چندپاره بود: مدارس دولتی سکولار، مدارس مذهبی برای جامعه حریدی، و مدارس جداگانه برای عرب‌های اسرائیلی. جامعه ارتدوکس افراطی نیز به تدریج شبکه آموزشی

خودمختاری مانند حینوخ عتصمایی را توسعه داد که تحت نظارت محدود دولت فعالیت می‌کند. این وضعیت موجب شد که بخش بزرگی از دانش‌آموزان از دایره گفتمان رسمی فاصله بگیرند. به عنوان نمونه، با وجود آنکه خریدیان تنها حدود ۱۲ درصد جمعیت اسرائیل را تشکیل می‌دهند، اما مدارس خریدی نزدیک به ۲۶ درصد از کل مدارس و ۲۰ درصد از کل دانش‌آموزان کشور را در بر می‌گیرند (Taragin-Zeller & Rozenblum & Baram-Tsabari, 2022: 1016-1017). این مدارس فاقد برنامه‌های آموزشی سکولار، تاریخ معاصر یا زبان عبری مدرن هستند و تمرکز اصلی آن‌ها بر متون دینی است (Cahaner & Malach, 2023: 6). در نتیجه، نبود آموزش ملی-مدنی برای بخش چشمگیری از دانش‌آموزان، مانعی جدی برای بازتولید هژمونی فرهنگی صهیونیسم ایجاد کرده است. حتی در نظام آموزش سکولار نیز، از دهه ۱۹۸۰، جوانان از روایت‌های رسمی فاصله گرفته‌اند. گزارش کمیته شنهر به صراحت از تردید نسل جوان سکولار نسبت به عدالت پروژه صهیونیستی سخن گفته است (Rolef, 2017).

نتیجه این امر چیزی جز آسیب به هویت ملی و همبستگی مدنی اسرائیل نبوده است؛ مسئله‌ای که سکولارهای اسرائیل بارها به آن اذعان داشته‌اند. تداوم تفکیک بین زیرسیستم‌های آموزشی موجب شده دانش‌آموزان هر بخش، روایت‌های تاریخی و ارزش‌های اجتماعی متفاوتی را فراگیرند. دانش‌آموز عرب اسرائیلی، تأسیس اسرائیل را در بافت معنایی (نکبت فلسطینیان) و هم‌تای یهودی خود آن را (معجزه تأسیس کشور یهود) قلمداد کند. نتیجه چنین تکثری، عدم ایجاد یکپارچگی هویتی از سوی مدارس بوده و بیانگر تضعیف کارکرد مشروعیت‌سازی آن‌ها می‌باشد.

• رسانه‌ها

رسانه‌های اسرائیل از بدو تأسیس آن، نقشی تعیین‌کننده در مدیریت افکار عمومی داشته‌اند. در دهه‌های میانی قرن بیستم، این رسانه‌ها عمدتاً در خدمت گفتمان رسمی رژیم بوده و دولت‌های اولیه، با محوریت حزب مابای، ضمن سانسور شدید، روایت‌های متناسب با چهارچوب منافع ملی را بسط می‌دادند (Gurvitz, 2012).

به بیان گرامشی، رسانه‌ها بخشی از سازوگرهای ایدئولوژیکی بودند که رضایت عمومی را نسبت به سیاست‌های رژیم بسیج می‌کردند؛ اما در طی دهه‌های اخیر، چندین روند، اقتدار مشروعیت‌ساز رسانه‌های اسرائیل را به چالش کشیده است.

خصوصی سازی و تکرر رسانه‌ای از اوایل دهه ۱۹۹۰، توسعه مطبوعات، انقلاب دیجیتال و در نهایت قطبی شدن سیاسی، تأثیر عمیقی بر ایجاد شکاف میان رسانه‌ها داشته‌است؛ امری که بنابر داده‌های اداره آمار مرکزی اسرائیل به دلیل تصور جانب‌داری سیاسی نزد جامعه رخ داده و در نتیجه اعتماد عمومی نسبت به رسانه‌های رسمی را تا ۳۵ درصد کاهش داده‌است (JNS, 2023).

در همین راستا، جناح راست و مذهبی سال‌هاست که رسانه‌های جریان اصلی همچون آرتص را به تمایلات چپ‌گرایانه متهم می‌کنند و در مقابل، لیبرال‌ها رسانه‌های وابسته به راست همچون اسرائیل هیوم را تریبون تبلیغاتی دولت نتانیا‌هو و جریان صهیونیسم مذهبی می‌دانند.

حاصل این روند، تبدیل فضای رسانه اسرائیل به میدانی قطبی بوده که یک قطب آن ماشین تبلیغاتی راست‌گرا و قطب دیگر آن رسانه‌های به‌ظاهر میانه‌رو اما محتاط در برابر برچسب چپ می‌باشند. در چنین فضایی، روایت‌های کاملاً متفاوتی از وقایع به مردم مخابره می‌شود. برای نمونه، طی اعتراضات گسترده ۲۰۲۳ علیه اصلاحات قضایی، رسانه‌های راست‌گرا معترضان را خائن و رسانه‌های چپ، اعتراضات را حرکت مردم برای دفاع از دموکراسی توصیف کردند. در نتیجه، گفتمان ملی مشترک که زمانی توسط چند رسانه محدود ساخته می‌شد، امروز جای خود را به گفتمان‌های حزبی واگرا داده است.

از سوی دیگر، رشد شبکه‌های اجتماعی نیز خود موجب بی‌اعتمادی به رسانه‌های دولتی بوده است. بر پایه مطالعه آماری مؤسسه دموکراسی اسرائیل در سال ۲۰۲۴، ۵۹.۵ درصد از اسرائیلی‌ها صرفاً به شبکه‌های اجتماعی به عنوان منبع خبر تکیه می‌کنند (Shwartz Altshuler & Sapozhnikova, 2024). این امر اگرچه پلورالیسم خبری را افزایش داده، اما از سوی دیگر رواج شایعات را نیز به همراه آورده است؛ بنابراین، در مجموع می‌توان گفت رسانه‌های اسرائیل دیگر آن سازوکار هژمونیک یکپارچه سابق نیستند و بحران اعتماد و قطبیت سیاسی توان مشروعیت‌سازی آنان را به طور ساختاری کاهش داده است.

• ارتش

ارتش اسرائیل، به عنوان سومین نهاد مشروعیت ساز، همواره فراتر از یک نیروی نظامی عمل کرده و نقش محوری در ساخت هویت جمعی ایفا نموده است. در گفتمان صهیونیستی، ارتش نماد قدرت یهود و ابزار بقا در برابر دشمنان تلقی می شود. خدمت اجباری نظامی نه فقط وظیفه ای امنیتی، بلکه فضیلتی مدنی و تجربه ای فرهنگی مشترک شمرده می شد. ارتش بر مدل «بسیج توده ای» استوار بود که طی آن همه جوانان یهودی پس از دبیرستان وارد ارتش می شدند، و نیروهای مردمی پایه اصلی آن را تشکیل می دادند. این ساختار که به «ارتش مردم» مشهور شد، عامل کلیدی در ملت سازی صهیونیستی بود؛ زیرا همچون کوره هم جوشی قومی عمل می کرد و مهاجران یهودی را در هویتی واحد تلفیق می نمود (Kachtan, 2012: 150-151).

با این وجود، تحولات تاریخی نظامی، رفته رفته تصویر این نهاد را دستخوش تغییر نمود. شکست نسبی و غافل گیری ارتش پس از جنگ یوم کیپور در ۱۹۷۳ که افسانه شکست ناپذیری ارتش را مخدوش نمود و گزارش کمیسیون آگرانات نیز افکار عمومی را نسبت به کاستی های فرماندهان آگاه ساخت (Eytan, 2025)، تظاهرات جامعه اسرائیل در زیر سوال بردن مشروعیت تصمیمات نظامی ارتش در دهه ۱۹۸۰ و رخداد حوادثی مانند سقوط دو بالگرد در حادثه مشهور تصادم بالگردها در سال ۱۹۹۷ که منجر به کاهش اعتماد عمومی به ارتش بود (Luft, 2000)، موجی از نگاه های انتقادی را روانه ارتش اسرائیل کرد و از جایگاه و اعتبار برجسته آن کاست. به علاوه شکاف های قومی و مذهبی در ارتش اسرائیل نیز به تضعیف تلاش های هویتی صهیونیسم انجامیده است. عدم مشارکت شهروندان عرب اسرائیلی در خدمت سربازی و امتناع خریدی ها با توجه تحصیلات مذهبی، موجب شده حدود ۲۰ درصد جمعیت از دایره ارتش خارج بمانند و این به ناکامی در ایجاد هویت جمعی منجر شده است. تسلط فرماندهان اشکنازی نیز نارضایتی مزراحی ها را تشدید کرده است (Kachtan, 2012: 153-154).

از دهه ۱۹۹۰، رشد نفوذ صهیونیست های مذهبی و افزایش سهم نیروهای ایدئولوژیک تا ۴۰ درصد در یگان های زمینی، موجب کاهش انگیزه در میان جوانان سکولار شده و نگرانی هایی درباره اولویت یافتن فرامین خاخام ها بر دستورات نظامی در شرایط بحرانی ایجاد کرده است.

(Beaumont & Kierszenbaum, 2024). این تحولات بیانگر تزلزل انسجام ارتشی است که پیش‌تر نماد وحدت هژمونیک ملی تلقی می‌شد. در کنار عوامل پیش‌گفته، اموری چون کاهش ۱۳ درصدی اعتماد عمومی به ارتش مطابق با داده‌های مؤسسه دموکراسی اسرائیل در سال ۲۰۲۴ نسبت به گذشته (Hermann et al., 2025: 10)، اعتراض یهودیان اسرائیل نسبت به لغو سربازی اجباری، اعتراضات گسترده نسبت به افزایش بودجه بازنشستگی افسران ارشد و بی‌توجهی نسبت به وضعیت مالی سربازان در تابستان ۲۰۲۱ و دیگر علل مشابه، جملگی حاکی از شکست یکی از بنیان‌های پروژه ملت‌سازی اسرائیل با استفاده از کمک ارتش بوده است.

• نظام قضایی

در نهایت به‌عنوان مورد آخر می‌توان به نظام قضایی اسرائیل به‌عنوان یکی دیگر از نهادهای مشروعیت‌ساز اشاره نمود. هرچند اسرائیل فاقد قانون اساسی مدون است، اما از دهه ۱۹۵۰ دادگاه عالی با تفسیر قوانین و اصول حقوقی، نقش ضامن حقوق شهروندی و موازنه قوای حاکم را ایفا نموده است. تا چندین دهه، دیوان عالی در افکار عمومی از اعتبار بالایی برخوردار بود؛ به‌ویژه اقلیت‌ها آن را پناهگاهی در برابر تعدیات احتمالی اکثریت می‌دیدند. این نهاد با صدور احکامی که گاه در تضاد با رویکرد دولت‌های وقت بود به مشروعیت کلی نظام می‌افزود. برای مثال می‌توان به پرونده «کعدان علیه اداره اراضی اسرائیل» در سال ۲۰۰۰ اشاره کرد که در آن دیوان به غیرقانونی بودن سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه افراد بر اساس قومیت آن‌ها رأی داد (Huckabee, 2007). در این بین نقطه‌عطف در تحکیم هژمونی صهیونیستی، انقلاب قانون اساسی دهه ۱۹۹۰ بود که با تصویب دو قانون بنیادین در حوزه حقوق بشر، به دیوان عالی اختیار داد برخی قوانین کنست را به دلیل نقض حقوق بنیادین باطل کند. همچنین، دیوان عالی دامنه صلاحیت خود را گسترش داده و به موضوعاتی ورود کرد که پیش‌تر غیرقابل رسیدگی تلقی می‌شدند (Sapir, 2009: 356-357). در نتیجه، این نهاد به ضلع سوم هژمونی حکومتی بدل شد که می‌توانست با معیارهای حقوقی، دیگر نهادها را مهار کند. با این حال، این فرایند اثر دوگانه داشت: از یک‌سو نخبگان

لیبرال به دیوان به عنوان حافظ دموکراسی اعتماد بیشتری یافتند، و از سوی دیگر، بخش های سنتی تر جامعه آن را نهادی سیاسی شده و مشکوک قلمداد کردند.

در همین راستا از اواخر دهه ۱۹۹۰، گفتمانی در اسرائیل شکل گرفت که دیوان عالی را نماینده الیگارش لیبرال-اشکنازی می دانست. سیاستمداران راست گرا و رهبران مذهبی خریدی به ویژه نسبت به احکام دیوان در زمینه هایی چون لغو معافیت های سربازی و تضعیف دادگاه های شرعی، واکنش منفی نشان دادند و همین امر به بی اعتمادی فزاینده راست گرایان به نظام قضایی انجامید (Rettig Gur, 2023).

در نتیجه، نهادی که قرار بود مشروعیت را باشد، خود به منشأ مناقشه و نماد دویارگی هژمونیک تبدیل شد. مطابق پژوهش دانشگاه عبری اورشلیم، اعتماد عمومی به دستگاه قضایی بین سال های ۱۹۹۱ تا ۲۰۲۲ حدود ۳۰ درصد کاهش یافته (Giaviti & Gerber, 2022) و طبق نظرسنجی مؤسسه دموکراسی اسرائیل در ۲۰۲۴، این میزان به ۳۹.۵ درصد رسیده است (Young, 2024). حملات تبلیغاتی رسانه های نزدیک به دولت با تعبیری چون «دیکتاتوری قضات» نیز بر این بی اعتمادی افزوده اند، به ویژه در میان اقشاری که ارتباط مستقیمی با نظام قضایی ندارند.

اوج رویارویی بر سر مشروعیت نظام مزبور، مسئله اصلاح قضایی سال ۲۰۲۳ با هدف کاستن از اختیارات دادگاه عالی، افزایش کنترل دولت بر انتصاب قضات و محدود کردن حق دادگاه در ابطال قوانین عادی بود که ماه ها بحران، اعتراض و شورشی عمومی را ایجاد کرد. حامیان دولت این اصلاحات را گامی در جهت بازگرداندن حاکمیت مردم و منتقدان آن را تخریب استقلال قضایی و دیکتاتوری می خواندند (Roznai & Dixon & Landau, 2023: 293-296).

در مجموع به بیان گرامشی، این وضعیت مصداقی از بحران هژمونی می باشد که در آن اجماع قدیم فروپاشیده و هیچ یک از نیروهای سیاسی هنوز نتوانسته اند کاملاً رضایت توده ها را به نظم جدیدی جلب کنند؛ بنابراین نظام قضایی اسرائیل اکنون به میدان نبردی تبدیل شده که هر طرف می کوشد هژمونی گفتمانی خویش را بر آن حاکم کند. نتیجه این کشاکش، شکنندگی کم سابقه مشروعیت تمامی ساختارهای حکمرانی می باشد؛ چرا که حکمروایی قانون، بنیاد نظم سیاسی مدرن را تشکیل می دهد و اگر این اعتماد آسیب جدی ببیند، آنگاه به تعبیر یورگن هابرماس، دولت با بحران مشروعیت تمام عیار مواجه خواهد شد.

یافته‌های پژوهش

به صورت کلی، یافته‌های این پژوهش بر پایه تقاطع‌گیری میان منابع رسمی، پیمایش‌های معتبر افکار عمومی، گزارش‌های نهادهای و بدنه روبه‌رشد ادبیات علمی در حوزه مطالعات اسرائیل، نشان می‌دهد که نظم هژمونیک صهیونیستی طی دو دهه اخیر وارد مرحله‌ای از واگرایی ساختاری شده است. هم‌پوشانی نتایج مطالعات متعددی از جمله داده‌های مؤسسه دموکراسی اسرائیل، مرکز پیو و وزارت آموزش و مهاجرت اسرائیل با چهارچوب نظری گرامشی، بیانگر آن است که رابطه کلاسیک میان نهادهای مشروعیت‌ساز، روایت ملی و رضایت اجتماعی دچار اضمحلال تدریجی گردیده است. سازوکار نرم تولید رضایت که گرامشی آن را اساس قوام هژمونی می‌داند، به صورت پیشرونده تضعیف و از درون تا حد زیادی متلاشی شده است. این واگرایی، خود را نه صرفاً در سطح شاخص‌های کمی بلکه در قالب الگوهای ادراکی، فرهنگی و رفتاری متناقض نشان می‌دهد.

نخست، در سطح نهادهای، الگوی اعتماد عمومی به نهادهای کلیدی از حالت ثبات بالا با نوسانات مقطعی به نوسانات شدید با کف نزولی تغییر یافته است. ارتش، دیوان عالی، رسانه‌های رسمی و نظام آموزشی که زمانی در پیوندی ارگانیک به بازتولید مشروعیت نرم رژیم کمک می‌کردند، اکنون به کانون‌هایی از پیام‌های متناقض بدل شده‌اند. داده‌های پیمایشی بیانگر آن است که اعتماد به دیوان عالی از حدود ۶۸ درصد در سال ۲۰۱۲ به ۳۹ درصد در ۲۰۲۴ کاهش یافته و هم‌زمان اعتماد به ارتش نیز حدود ۱۳ درصد افت کرده است. نکته تعیین‌کننده اما صرفاً افت عددی نیست، بلکه ناهم‌زمانی دینامیک اعتماد میان نهادهاست.

در گذشته، شوک‌های امنیتی معمولاً به پدیده‌ای معروف به «Rally Around the Flag» (گرد آمدن حول پرچم) می‌انجامید؛ یعنی جهش هم‌زمان اعتماد به نهادهای نظامی و مدنی. اما پس از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ این الگو شکسته است: اعتماد به ارتش در کوتاه‌مدت اندکی بالا رفت، ولی اعتماد به دیوان عالی، دولت و رسانه‌ها هم‌زمان سقوط کرد. این ناهماهنگی زمانی، نشانگر از کارافتادن نشانگر فروپاشی مدار تقویت متقابل مشروعیت می‌باشد؛ مداری که در آن نهادهای کلیدی باید از طریق بازتولید معانی مشترک، اعتماد و رضایت اجتماعی را در سطحی هم‌افزا بازتولید کنند.

اکنون هر نهاد، به جای هم افزایی، سیگنال‌های متناقضی به جامعه ارسال می‌کند؛ ارتش از ضرورت اطاعت و امنیت سخن می‌گوید، دیوان عالی از بحران حقوقی، رسانه‌ها از فساد ساختاری و نظام آموزشی از شکاف ارزش‌ها. بدین ترتیب، مشروعیت در سطح کلان نه حاصل جمع رضایت‌ها، بلکه حاصل تفاضل نارضایتی‌هاست. در منطق گرامشی، این وضعیت به معنای گسست در اجماع اخلاقی است؛ همان سازوکاری که هژمونی را از سطح اجبار به سطح رضایت فرهنگی منتقل می‌کرد. از بین رفتن این اجماع، نشانه ورود رژیم به مرحله‌ای از سلطه بدون رضایت می‌باشد، مرحله‌ای که در آن دولت برای حفظ اقتدار، ناگزیر به تکیه بر ابزارهای قهری، امنیتی و رسانه‌ای می‌شود؛ ابزاری که به جای ترمیم اعتماد، خود به شتاب‌دهنده فرسایش مشروعیت مبدل می‌گردند.

دوم، در سطح فرهنگی و آموزشی، داده‌ها نشان می‌دهد که نظام آموزشی اسرائیل از نقش تاریخی خود به عنوان کارخانه‌ی ملت‌سازی فاصله گرفته و به بستری برای تولید افکار عمومی موازی مبدل شده است. ساختار چندپاره مدارس، شامل جریان سکولار، حریدی و عربی، نه تنها تنوع هویتی را بازتاب نمی‌دهد، بلکه خود به بازتولید جدایی معرفتی منجر شده است. آمارهای وزارت آموزش اسرائیل نشان می‌دهد که سهم مدارس حریدی از کل جمعیت دانش‌آموزی به بیش از ۲۶ درصد در سال ۲۰۲۴ افزایش یافته است. این مدارس عمده‌تاً فاقد دروس تاریخ معاصر، مدنیت و زبان عبری نوین‌اند. در مقابل، مدارس عربی نیز روایت تاریخی و هویتی خاص خود را مبتنی بر تجربه نکبت و سلب مالکیت آموزش می‌دهند.

بدین ترتیب، نسل‌های مختلف با سه دستگاه معناشناختی متفاوت جامعه‌پذیر می‌شوند: یکی بر محور روایت نجات و بازگشت، دیگری بر پایه قربانی‌بودگی تاریخی و سومی بر اساس تفوق مذهبی شریعت بر قانون. در نتیجه، اختلاف در جامعه اسرائیل صرفاً بر سر تفسیر پدیده‌ها نیست، بلکه بر سر خود شواهد و معیارهای صدق نیز شکل گرفته است؛ چنان که هر گروه واقعیت خود را معتبر می‌داند. این همان نقطه‌ای است که به تعبیر گرامشی، عقل سلیم مشترک از هم می‌پاشد و هژمونی توان طبیعی‌سازی ارزش‌های خود را از دست می‌دهد. هنگامی که جامعه دیگر بر سر مفاهیم بدیهی چون عدالت، وطن یا دشمن توافق ندارد، قدرت هژمونیک قادر به طبیعی‌سازی ارزش‌های خود نخواهد بود. همچنین این وضعیت را می‌توان نوعی فرسایش سرمایه هژمونیک نرم

نیز دانست؛ زیرا هژمونی فرهنگی، نه صرفاً از طریق کنترل سیاسی، بلکه از راه تداوم اجتماعی معانی تثبیت می‌شود.

وقتی نهاد آموزش از کارکرد همگرایانه خود فاصله بگیرد، نظم سیاسی در سطح نرم قدرت دچار خلأ مشروعیت می‌شود. اسرائیل امروز دقیقاً با چنین وضعیتی روبه‌روست: نهاد آموزشی آن دیگر تولیدکننده شهروندان وفادار نیست، بلکه بازتاب‌دهنده جامعه‌ای از پیش متکثر و قطبی است. در نتیجه، فرایند ملت‌سازی صهیونیستی که زمانی از مسیر آموزش به انسجام فرهنگی می‌رسید، اکنون به مسیر تولید واگرایی و بحران هویتی سوق یافته است.

سوم، در سطح هویتی و کنشی، فرسایش حس تعلق ملی و گسست میان تعلق نمادین و هزینه‌پذیری عملی از نشانه‌های بارز بحران مشروعیت می‌باشد. داده‌های اداره مهاجرت اسرائیل نشان می‌دهد که میزان مهاجرت معکوس در سال ۲۰۲۴ به ۸۳ هزار نفر رسیده، در حالی که میانگین سال‌های قبل کمتر از ۳۵ هزار نفر بود. این افزایش ۱۳۰ درصدی در خروج اتباع نه ناشی از بحران اقتصادی، بلکه بازتاب فروپاشی احساس امنیت وجودی و تعلق ارزشی به سرزمین است. نتایج پیمایش مرکز پیو نیز گواهی می‌دهد که در میان یهودیان زیر ۳۰ سال مقیم ایالات متحده، تنها ۳۵ درصد اسرائیل را بخش ضروری از هویت یهودی خود می‌دانند. چنین روندی نشان می‌دهد که سرمایه نمادین صهیونیسم (احساس بازگشت، بقا و همبستگی قومی) دیگر به سرمایه اجتماعی تبدیل نمی‌شود؛ در نتیجه، سازوکار بسیج ایدئولوژیک که زمانی عامل انسجام ملی بود، کارایی خود را از دست داده است. این گسست خود را در کاهش مشارکت نیروهای ذخیره، افزایش اعتراضات علیه امتیازات گروه‌های خاص (به‌ویژه حریدیان) و رشد جنبش‌های سکولار عدالت‌خواهانه نمایان کرده است.

بدین ترتیب، رضایت اجتماعی از ساحت وظیفه اخلاقی به سطح انتخاب سبک زندگی تنزل یافته و به تعبیر گرامشی که آن را گذار از رضایت فعال به رضایت انفعالی می‌نامد، نقطه عطفی در زوال هژمونی فرهنگی می‌باشد: زمانی که دولت هنوز اقتدار دارد، اما دیگر در ذهن شهروندان به عنوان امر بدیهی و درونی شده پذیرفته نمی‌شود. در این وضعیت، جامعه به‌جای بازتولید رضایت، در وضعیت بی‌تفاوتی ساختاری فرو می‌رود و هنگامی که بحران‌ها بروز کنند، این بی‌تفاوتی می‌تواند به بی‌اعتمادی و سپس به نافرمانی نمادین یا مهاجرت جمعی تبدیل شود.

چهارم، در سطح رسانه‌ای و روایی، داده‌ها از به اوج رسیدن قطبی شدن دلالت دارد. در دهه‌های نخست، رسانه‌ها یکی از مهم‌ترین ابزارهای بازتولید گفتمان صهیونیستی بودند و روایت‌های همسو از تاریخ، جنگ و امنیت را منتقل می‌کردند. اما خصوصی‌سازی رسانه‌ها از دهه ۱۹۹۰ و سپس ورود شبکه‌های اجتماعی در دهه ۲۰۱۰، فضای خبری را به میدان تقابل مبدل کرده است.

بر اساس داده‌های مؤسسه دموکراسی اسرائیل (۲۰۲۴)، ۵۹.۵ درصد از مردم اخبار خود را عمدتاً از شبکه‌های اجتماعی دریافت می‌کنند و اعتماد به رسانه‌های رسمی به ۳۵ درصد سقوط کرده است. پیامد این تحول، شکل‌گیری جهان‌های اطلاعاتی ناهمپوش می‌باشد؛ هر جناح، داده‌ها و واقعیت‌های خاص خود را دارد؛ یعنی جامعه دیگر زبان مشترکی برای توصیف بحران ندارد.

در چنین شرایطی، بحران‌ها که زمانی فرصت ترمیم انسجام بودند، به شتاب‌دهنده واگرایی تبدیل می‌شوند؛ زیرا هیچ روایت واحدی از معنا و مسئولیت شکل نمی‌گیرد. در چارچوب نگاه گرامشی، از میان رفتن روایت مشترک بحران، به معنای مرگ بلوک تاریخی است؛ یعنی همان ائتلافی که از پیوند میان ساختار اقتصادی، نهادهای سیاسی و روایت‌های فرهنگی شکل می‌گیرد تا سلطه را مشروع جلوه دهد. زمانی که روایت‌های رسانه‌ای از هم می‌پاشند، این بلوک تاریخی نیز فرو می‌ریزد، زیرا دیگر سازه معنایی فراگیری برای یک‌دست‌سازی تجربه جمعی باقی نمی‌ماند. نتیجه آن، فروپاشی تدریجی قدرت نمادین و تبدیل رسانه‌ها از ابزار رضایت به ابزار گسست می‌باشد.

تحلیل تطبیقی پیش و پس از ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ نیز نشان می‌دهد که این رویداد نه تنها یک شوک امنیتی، بلکه یک نقطه تغییر فاز در ساختار هژمونیک رژیم اسرائیل بوده است. در گذشته، بحران‌های امنیتی موقتاً اجماع اجتماعی را بازسازی می‌کردند، اما پس از این تاریخ، همان سازوکارهای معنایی به دو جهت متضاد عمل کرده‌اند: برای بخشی از جامعه، به منزله ضرورت انسداد نقد و بازتولید وحدت امنیتی و برای بخش دیگر، نماد شکست اخلاقی و راهبردی نظام. در نتیجه، جامعه از یک ما فراگیر به دو ما متزاحم تقسیم گردید.

در مدل روندی، این تغییر نه صرفاً جابه‌جایی سطح متغیرها، بلکه تغییر در شیب فرسایش می‌باشد: منحنی‌های اعتماد، مشروعیت و رضایت اجتماعی شتاب منفی یافته‌اند و به آستانه‌هایی

رسیده‌اند که دیگر با مداخلات نمادین کوتاه‌مدت قابل بازسازی نیستند. در دل این تغییر فاز، ارتش و قوه قضاییه به دو کانون اصلی از دست رفتن هژمونی نرم مبدل شده‌اند. ارتش که زمانی کوره ذوب هویت بود، اکنون در نگاه گروه‌های مختلف نقش‌های متضاد ایفا می‌کند: برای خریداران، نهادی بیرونی و الزام‌آور؛ برای سکولارها، سازوکاری تبعیض‌آمیز؛ برای نیروهای حرفه‌ای، عرصه‌ای از تنش میان وفاداری اخلاقی و ایدئولوژیک. از سوی دیگر، قوه قضاییه نیز از جایگاه داور بی‌طرف به کنشگر سیاسی تغییر یافته است؛ جدال بر سر صلاحیت‌ها به منازعه‌ای بر سر نمایندگی ملت مفروض تبدیل گردیده است. به این ترتیب، نهادهایی که باید حامل مشروعیت نرم باشند، خود به کانون بحران مشروعیت تبدیل شده‌اند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش از سه کانال اصلی گسست رضایت حکایت دارند: نخست، کانال نهادی که در آن ناهم‌زمانی اعتماد و خنثی‌سازی متقابل نهادها، مدار مشروعیت متقابل را از کار انداخته است؛ دوم، کانال معرفتی که در آن چندپارگی معیارهای شناختی و روایت‌های آموزشی موجب فروپاشی عقل سلیم مشترک شده است؛ سوم، کانال کنشی که در آن شکاف میان تعلق نمادین و کنش اجتماعی، ظرفیت بسیج هژمونیک را تضعیف کرده است.

این سه کانال به صورت هم‌افزا و بازخوردی عمل می‌کنند: ضعف در یکی فشار بر دیگری را افزایش می‌دهد و هر تلاشی برای ترمیم، به سبب قطبی‌شدن روایی، خود به عاملی برای تشدید بحران مبدل می‌شود. بدین ترتیب، نظم صهیونیستی وارد چرخه‌ای خودویرانگر گردیده که در آن برای حفظ اقتدار، ناگزیر به بهره‌گیری از ابزارهای قهری است، اما همین ابزارها مشروعیت نرم را بیشتر فرسایش می‌دهند و این همان وضعیت کلاسیک سلطه بدون رضایت در نظریه گرامشی می‌باشد. با این حال، داده‌ها صرفاً تصویری تاریک ارائه نمی‌کنند.

در میان لایه‌های فرسایش، نشانه‌هایی از هسته‌های بدیل عقل سلیم نیز قابل ردیابی است: از جنبش‌های مدنی میان‌نسلی و ائتلاف‌های میان‌قومیتی تا نقدهای اخلاقی جدید بر سیاست صهیونیستی و ظهور گفتمان‌های پس‌ایدئولوژیک. این جریان‌ها، هرچند هنوز پراکنده و ضعیف‌اند، اما پتانسیل آن را دارند که بنیان‌های هژمونی تازه‌ای بر مبنای عدالت توزیعی، تنوع فرهنگی و بازتوزیع قدرت روایت‌گرانه ایجاد کنند.

نتیجه گیری

به صورت کلی، صهیونیسم را می توان تلاشی برای بازتولید نظم اجتماعی-فرهنگی در قالب یک نظام سیاسی دانست؛ نظمی که نه بر پایه پیوندهای تاریخی یگانه، بلکه بر شالوده‌ای بر ساخته از عناصر اسطوره‌ای، مذهبی، امنیتی و نهادی استوار شد. این نظم، با بازنمایی جمعیت متکثر یهودی در قالب ملت یهود، در پی آن بود تا از رهگذر نهادهای جامعه مدنی و سازوکارهای فرهنگی، هژمونی خویش را تثبیت کند و از این مسیر رضایت اجتماعی را به وجود آورد. با این حال، بررسی تحولات چهار دهه اخیر نشان می دهد که این پروژه به تدریج از درون دچار فرسایش شده و توان خود را برای بازتولید انسجام و مشروعیت از دست داده است.

فرایند ملت سازی صهیونیستی، که مبتنی بر همگون سازی هویتی اقوام، زبان ها و سنت های ناهمگن یهودیان مهاجر بود، نه تنها به خلق یک هویت ملی منسجم منجر نشد، بلکه شکاف های نژادی، طبقاتی و فرهنگی را در بطن جامعه نهادینه تر کرد. گسترش مهاجرت معکوس، ظهور گفتمان های پسایدنولوژیک و پست صهیونیستی و گرایش نسل های جوان به هویت های ترکیبی و سیال، همگی نشانه هایی از افول ظرفیت انسجام بخش هژمونی صهیونیستی به شمار می روند. آن گونه که گرامشی یادآور می شود، زمانی که شکاف میان تجربه زیسته گروه های اجتماعی و روایت رسمی غیرقابل ترمیم گردد، سلطه نمادین فرو خواهد پاشید. وضعیت امروز اسرائیل، بازتاب روشن چنین گسستی می باشد.

بحران مشروعیت در نهادهایی چون آموزش، رسانه، ارتش و دستگاه قضایی، همگی دلالت بر آن دارند که بلوک تاریخی صهیونیسم در حال فروپاشی تدریجی است. نظام آموزشی، که زمانی کارخانه تولید شهروند اسرائیلی محسوب می شد، اکنون روایت های واگرا و متعارض از هویت را بازتولید می کند. رسانه ها از کارکرد همبستگی بخش فاصله گرفته و به میدان منازعه جناحی تبدیل شده اند. ارتش، که پیش تر کوره ذوب هویت به شمار می رفت، اکنون گرفتار قطبیت ایدئولوژیک و شکاف های ارزشی است.

نظام قضایی نیز از نهادهای مشروعیت‌زا به صحنه تقابل گفتمان‌های متضاد بدل شده است. مجموعه این روندها حاکی از آن است که نظم هژمونیک صهیونیستی دیگر توان ایجاد پیوند معنایی میان ملت و حاکمیت را ندارد و کارکرد انسجام‌بخش خود را از دست داده است. از دل این تحولات می‌توان افق‌های آینده اسرائیل را در قالب چند سناریوی متمایز صورت‌بندی کرد.

نخست، سناریوی «فرسایش خزنده» که در آن روندهای کنونی بدون بازسازی روایی ادامه می‌یابند و نتیجه‌ای جز کاهش تدریجی مشروعیت و انسجام اجتماعی نخواهند داشت. دوم، سناریوی «واگرایی نهادی مهارشده» که بر پایه اصلاحات گزینشی در حوزه‌هایی چون آموزش، نظام قضایی یا خدمت نظامی بنا می‌شود و اگرچه می‌تواند بخشی از بحران را کنترل کند، اما قادر به بازآفرینی کامل مشروعیت نخواهد بود.

سوم، سناریوی «بازتعریف هویت و روایت» که در آن ائتلاف‌های جدید اجتماعی و فرهنگی سربرمی‌آورند و روایت‌های بدیل مجال ظهور پیدا می‌کنند؛ مسیری که می‌تواند بخشی از ظرفیت هژمونیک و همبستگی اجتماعی را بازسازی نماید.

محرك‌های کلیدی این مسیرها عبارتند از: نحوه مواجهه با معافیت‌های حریدی‌ها از خدمت نظامی، بازطراحی برنامه‌های آموزشی مشترک، سیاست‌های توزیعی برای کاهش نابرابری‌های قومی-طبقاتی، بازچینش میدان رسانه‌ای و شیوه مدیریت شوک‌های مشروعیت.

در نهایت باید بیان داشت که اسرائیل امروز در آستانه یک گذار تمدنی ایستاده است؛ گذاری که نه تنها در سطح سیاسی و نهادی، بلکه در عمق فرهنگی و گفتمانی جریان دارد. همان‌گونه که گرامشی هشدار می‌دهد، «بحران زمانی همه‌گیر می‌شود که آنچه باید بمیرد، هنوز نمرده و آنچه باید زاده شود، هنوز توان تولد نیافته است»؛ نظم صهیونیستی اکنون در میانه همین برزخ تاریخی قرار گرفته است: نظامی که مشروعیت خود را از دست داده، اما هنوز جایگزینی برای آن پدیدار نشده است.

از این منظر، آینده اسرائیل را باید نه در تداوم ساختارهای فرسوده کنونی، بلکه در امکان‌سنجی بازتعریف رادیکال و بنیادین جامعه، حاکمیت و هویت در سرزمین اشغالی جست‌وجو کرد؛ آینده‌ای که مسیر آن میان سه سناریوی یادشده در نوسان است و به‌طور مستقیم به توانایی نظام در پاسخ‌گویی به محرك‌های کلیدی وابسته خواهد بود.

فهرست منابع

- آلتان، کارلو تولیو، (۱۳۸۱)، انسان‌شناسی فرهنگی-سیاسی از منظر آنتونیو گرامشی (حسین افشار، مترجم). پژوهش حقوق عمومی، ۴(۶)، ۱۸۷-۲۰۱.
- پوراحمدی میبدی، حسین و سعیدی، روح الامین (۱۳۹۰)، رابطه فرهنگ و هژمونی در عرصه‌ی جهانی: رویکردی گرامشینیستی. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۲۸، ۱۴۳-۱۸۰.
- درخشه، جلال و صادقی زاده، کسری (۱۳۹۱)، آسیب شناسی ساختاری رژیم صهیونیستی. مطالعات فرهنگ-ارتباطات. ۱۳(۲۰)، ۸۷-۱۱۶.
- دهشیری، محمدرضا و بهرامی، زهرا (۱۳۹۵)، عرصه‌های تقابل هوشمند انقلاب اسلامی با رژیم صهیونیستی. فصلنامه علمی مطالعات انقلاب اسلامی، ۱۳(۴۵)، ۱۳۳-۱۴۸.
- رضایی‌پناه، امیر و حاجیلو، محمدحسین (۱۳۹۲)، واکاوی نقش رسانه‌های اسرائیل در بازتولید ایدئولوژی نژادپرستی صهیونیسم. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۲(۵)، ۱۶۳-۱۹۶.
- صانعی، مرتضی (۱۳۹۰)، تنودور هرتسل و صهیونیسم سیاسی. فصلنامه معرفت، ۲۰(۱۰)، ۱۲۷-۱۳۷.
- Abu-Saad, Ismael. (2006). State educational policy and curriculum: The case of Palestinian Arabs in Israel. International Education Journal, 7(5), 709-720.
- Achouch, Yuval & Morvan, Yoann. (2013). The Kibbutz and "Development Towns" in Israel: Zionist utopias: Ideals ensnared in a tormented history. Justice Spatiale | Spatial Justice, (5), 1-24.
- Arkush, Allan. (2014). Cultural Zionism today. Israel Studies, 19(2), 1-14.
DOI: 10.2979/israelstudies.19.2.1.
- Beaumont, Peter & Kierszenbaum, Quique. (2024). National religious recruits challenge values of IDF once dominated by secular elite. The Guardian.
From: <https://www.theguardian.com/world/article/2024/jul/18/national-religious-recruits-challenge-values-of-idf-secular-elite>
- Benattar, Ilan. (2024). Israel's Black Panthers by Asaf Elia Shalev: A review. The Markaz Review. From: <https://themarkaz.org/israels-black-panthers-by-asaf-elias-shalev-a-review>
- Berdichevsky, Norman. (2013). Zohar Argov and the Hebrew language gap. New English Review. From: <https://www.newenglishreview.org/articles/zohar-argov-and-the-hebrew-language-gap>
- Boothman, Derek. (2017). Gramsci's historical bloc: Structure, hegemony and dialectical interactions. Movimento: Revista de Educação, (6), 131-150.
DOI: 10.22409/mov.v0i6.362 .
- Cahaner, Lee & Malach, Gilad. (2023). Annual statistical report on ultra-Orthodox (Haredi) society in Israel 2023: Executive summary. Israel Democracy Institute.
From: <https://en.idi.org.il/media/22766/annual-statistical-report-on-ultra-orthodox-haredi-society-in-israel-2023-executive-summary.pdf>
- Chen, Yanyan & Li, Yong. (2024). The evolving dynamics of Haredi Judaism in Israel: Ideological shifts and political influences. HTS Theological Studies/Theological Studies, 80(3), 1-8. DOI: 10.4102/hts.v80i3.10111.
- Chetrit, Sami Shalom. (2002). Shas and the "New Mizrahim"-Back to back in parallel axles: Criticism of and alternative to European Zionism. Israel Studies Forum, 17(2), 107-113.

- CIE. (2025). The New Yishuv: An introduction. Center for Israel Education.
From: <https://israeled.org/the-new-yishuv-an-introduction/>
- Cikaj, Klejton. (2023). Antonio Gramsci & Cultural Hegemony: Waiting on a Revolution. The Collector. From: <https://www.thecollector.com/antonio-gramsci-cultural-hegemony>
- Cohen, Yinon & Haberfeld, Yitchak & Alon, Sigal & Heller, Oren, & Endeweld, Miri. (2023). Ethnic gaps in higher education and earnings among second and third generation Jews in Israel. Hagira, 13, 6–31.
- Dahan-Kalev, Henriette. (2009). Vicki Shiran. Jewish Women's Archive.
From: <https://jwa.org/encyclopedia/article/shiran-vicki>
- Deutsch, Judi. (2014). Judith Butler: Jewishness and the critique of Zionism. Canadian Dimension. From: <https://canadiandimension.com/articles/view/judith-butler-jewishness-and-the-critique-of-zionism>
- Elias, Nelly & Kemp, Adriana. (2010). The new second generation: Non-Jewish Olim, Black Jews and children of migrant workers in Israel. Israel Studies, 15(1), 73–94.
DOI: 10.2979/isr.2010.15.1.73 .
- Engedayehu, Walle & Robinson, Marco. (2019). The state of Ethiopian Jews in Israel: Seamless integration or subtle exclusion? Journal of International Politics, 1(4), 21–39. DOI: 10.22259/2642-8245.0104003.
- Eytan, Freddy. (2025). IDF failures more serious than those of the Yom Kippur War. Israel Hayom. From: <https://www.israelhayom.com/2025/03/03/idf-failures-more-serious-than-those-of-the-yom-kippur-war/>
- Givati, Yonatan & Gerber, Aaron. (2022). Study: Judicial revolution caused 30% decline in trust in the court. Israel National News.
From: <https://www.israelnationalnews.com/news/363863>
- Goodman, Bonnie K. (2024). Zionism and Mizrahim Jewish Identity and Discrimination in Israel. ResearchGate.
From: https://www.researchgate.net/publication/377412639_Zionism_and_Mizrahim_Jewish_Identity_and_Discrimination_in_Israel
- Gordon, Neve. (2024). Antisemitism and Zionism: The internal operations of the IHRA definition. Middle East Critique, 33(3), 345–360.
DOI: 10.1080/19436149.2024.2330821 .
- Grave-Lazi, Lidar. (2023). Does Israel still discriminate against Mizrahi Jews?. The Jerusalem Post. From: <https://www.jpost.com/israel-news/article-730393>
- Gurvitz, Yossi. (2012). The NYTimes has it wrong: Israel's roots are not liberal. +972 Magazine.
From: <https://www.972mag.com/the-nytimes-has-it-wrong-israels-roots-are-not-liberal/>
- Haaretz. (2024). Israel's population growth slows as emigration soars, with 83,000 leaving in 2024. Haaretz.
From: <https://www.haaretz.com/israel-news/2024-12-31/ty-article/.premium/israels-population-growth-slows-as-emigration-soars-with-83-000-leaving-in-2024/00000194-1cf3-db03-a1f6-1cfb5dcf0000>
- Helled, Alon. (2017). Engraving politics: Antagonisms of social protest and peace in 2015 Israeli legislative elections. Studia Politica: Romanian Political Science Review, 17(2), 309–329.
- Hermann, Tamar & Yohanani, Lior & Kaplan, Yaron & Sapozhnikova, Inna Orly. (2025). The Israeli Democracy Index 2024. Israel Democracy Institute.
From: https://en.idi.org.il/media/27509/israel-democracy-index-2024-e_for_web_17-2-2025.pdf

- Huckabee, Charles. (2007). Israel's court rejects ban on Palestinian students. The Chronicle of Higher Education. From: <https://www.chronicle.com/article/israels-court-rejects-ban-on-palestinian-students/>
- IDI. (2024). IDI releases new survey findings on Haredim; convenes Haredi & Arab leaders to advance shared society. Israel Democracy Institute. From: <https://en.idi.org.il/press-releases/57753>
- Jessop, Bob. (2014). Gramsci and the State. Bobjessop Wordpress.com. From: <https://bobjessop.wordpress.com/wp-content/uploads/2014/04/3-lectures-on-gramsci.pdf>
- JNS. (2023). Most Israelis do not trust mainstream media. Jewish News Syndicate. From: <https://www.jns.org/israel-news/media/23/8/17/311247/>
- JPPI. (2020). 2020 annual assessment. Jewish People Policy Institute. From: <https://jppi.org.il/en/aa2020/>
- JPPI. (2023). Annual assessment: The situation and dynamics of the Jewish people in 2023. Jewish People Policy Institute. From: <https://jppi.org.il/en/%D7%A2%D7%A8%D7%9B%D7%94-%D7%A9%D7%A0%D7%AA%D7%99%D7%AA-2023/s/4.2>
- Kachtan, Dana. (2012). The construction of ethnic identity in the military—From the bottom up. *Israel Studies*, 17(3), 150–175. DOI: 10.2979/israelstudies.17.3.150 .
- Katz, Irit. (2017). The common camp: Temporary settlements as a spatio-political instrument in Israel-Palestine. *The Journal of Architecture*, 22(1), 54–103. DOI: 10.1080/13602365.2016.1276095.
- Kimmerling, B. (2001). The invention and decline of Israeliness: State, society, and the military. University of California Press.
- Litowitz, Douglas. (2000). Gramsci, hegemony, and the law. *BYU Law Review*, (2), 515–551.
- Luft, Gal. (2000). Israel's security zone in Lebanon: A tragedy? *Middle East Quarterly*. From: <https://www.meforum.org/middle-east-quarterly/israels-security-zone-in-lebanon-a-tragedy>
- Mashiach, Amir. (2021). Redemption, settlement and agriculture in the religious teachings of Hovevei Zion. *HTS Theologies Studies/Theological Studies*, 77(4), 1-9. DOI: 10.4102/hts.v77i4.6516 .
- Massad, Joseph. (2023). Jewish National Fund: A century of land theft, belligerence and erasure. *Middle East Eye*. From: <https://www.middleeasteye.net/opinion/colonial-chutzpah-jewish-national-fund>
- Moshkovitz, Yuval. (2014). What do we talk about when we talk about 'national identity'? Jewish-Israelis in Britain negotiating 'national identity' between Zionist ideology and diasporic reality [Doctoral dissertation, Birkbeck, University of London]. Birkbeck Institutional Research Online. <http://vufind.lib.bbk.ac.uk/vufind/Record/484799>
- Penslar, Derek J. (2018). 1897: The year of Jewish revolutions? *The Jewish Quarterly Review*, 108(4), 520–525. DOI: 10.1353/jqr.2018.0030.
- Pew Research Center. (2021). Jewish Americans in 2020. Pew Research Center. From <https://www.pewresearch.org/religion/2021/05/11/jewish-americans-in-2020/>
- Ram, Uri. (2005). Post-Zionist studies of Israel: The first decade. *Israel Studies Forum*, 20(2), 22–45. DOI:10.3167/106577105780793707.
- Ramos, Valeriano Jr. (1982). The concepts of ideology, hegemony, and organic intellectuals in Gramsci's Marxism. *Theoretical Review*, (27), 3–8.
- Reiff, Ben. (2021). The Mizrahi left at a crossroads. +972 Magazine.

- From: <https://www.972mag.com/mizrahi-left-haokets>
- Rettig Gur, Haviv. (2023). Battle over High Court exposes frailty of Israel's piecemeal system of government. The Times of Israel. From: <https://www.timesofisrael.com/battle-over-high-court-exposes-israel-weak-piecemeal-system-of-government/>
- Rolef, Susan Hattis. (2017). Think about it: Religious indoctrination in secular education. The Jerusalem Post. From: <https://www.jpost.com/opinion/think-about-it-religious-indoctrination-in-secular-education-499220>
- Roznai, Y., Dixon, R., & Landau, D. (2023). Judicial reform or abusive constitutionalism in Israel. Israel Law Review, 56(3), 292–304. <https://doi.org/10.1017/S0021223723000262>
- Roznai, Yaniv & Dixon, Rosalind & Landau, David. (2023). Judicial reform or abusive constitutionalism in Israel. Israel Law Review, 56(3), 292–304.
DOI: 10.1017/S0021223723000262 .
- Salmon, Yosef. (1996). Mizrahi movement in America: A belated but sturdy offshoot. American Jewish Archives, 48(2), 161–175.
- Sapir, Gideon. (2009). Constitutional revolutions: Israel as a case-study. International Journal of Law in Context, 5(4), 355–378. DOI: 10.1017/S1744552309990218 .
- Sardar, Nayandeep. (2024). Understanding hegemony: A critical analysis through the lens of Antonio Gramsci. International Journal for Multidisciplinary Research (IJFMR), 6(2), 1–10.
- Shafir, G., & Peled, Y. (2002). Being Israeli: The dynamics of multiple citizenship. Cambridge University Press.
- Shohat, Ella. (1988). Sephardim in Israel: Zionism from the standpoint of its Jewish victims. Social Text, (19/20), 1–35. DOI: 10.2307/466176.
- Shuker, Pnina. (2022). Restoring public trust: A challenge for the next Israeli Chief of Staff. The Jerusalem Strategic Tribune. From: <https://jstribune.com/shuker-restoring-public-trust/>
- Shwartz Altshuler, Tehilla & Sapozhnikova, Inna Orly. (2024). Media and social media consumption, trust, and literacy. Israel Democracy Institute.
From: <https://en.idi.org.il/articles/54235>
- Smootha, S. (1997). Ethnic democracy: Israel as an archetype. Israel Studies, 2(2), 198–241. <https://doi.org/10.1353/is.1997.0016>
- Stub, Zev. (2025). Study: Nearly a million Israelis live abroad, changing the face of European Jewry. Times of Israel. From: <https://www.timesofisrael.com/study-nearly-a-million-israelis-live-abroad-changing-the-face-of-european-jewry/>
- Taragin-Zeller, Lea & Rozenblum, Yeal & Baram-Tsabari, Ayelet. (2022). “We think this way as a society!”: Community-level science literacy among ultra-Orthodox Jews. Public Understanding of Science, 31(8), 1012–1028. DOI: 10.1177/09636625221110106 .
- TUFP. (2011). The Histadrut: Its history and role in occupation, colonisation and apartheid. Ireland Palestine Solidarity Campaign.
From: https://www.ipsc.ie/docs/pdf/TUFP_pamphlet_Histadrut_2011.pdf
- Weisman, Tyler. (2014). Zionism, 1862–1897: Foundations of a movement. In Proceedings of the National Conference on Undergraduate Research (NCUR), 1132-1201.
- Yiftachel, O. (2006). Ethnocracy: Land and identity politics in Israel/Palestine. University of Pennsylvania Press.
- Young, Eve. (2024). Israel's democracy is under threat, a majority of Israelis say - poll. The Jerusalem Post. From: <https://www.jpost.com/israel-news/article-833809>

- Zandra, Nadia. (2024). A review on Antonio Gramsci's theory of cultural hegemony and the concept of passive revolution. ResearchGate.
From: https://www.researchgate.net/publication/383670663_A_review_on_Antonio_Gramsci%27s_Theory_of_Cultural_Hegemony_and_the_Concept_of_Passive_Revolution
- Zellman, Ariel. (2008). Review: Yael Zerubavel's Recovered Roots. Arielzellman Wordpress.
From: <https://arielzellman.wordpress.com/2008/07/02/review-yael-zerubavels-recovered-roots>

